

تغییر جایگاه غرب آسیا در اسناد راهبردی آمریکا و پیامدهای آن بر امنیت ملی ایران

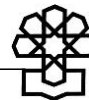
معاونت پژوهش‌های سیاسی - حقوقی
دفتر: مطالعات سیاسی

کد موضوعی: ۲۶۰
شماره مسلسل: ۱۶۴۷۸
خردادماه ۱۳۹۸

به نام خدا

فهرست مطالب

۱ خلاصه راهبردی
۳ مقدمه
۵ گفتار اول- روند تحول مواجهه با موضوع غرب آسیا در اسناد استراتژی امنیت ملی ایالات متحده
۱۵ گفتار دوم- تأثیر الزامات کلان بر تغییر جایگاه غرب آسیا در استراتژی امنیت ملی آمریکا
۲۳ گفتار سوم- پیامدها برای امنیت ملی ایران
۲۷ جمع بندی
۲۸ منابع و مآخذ



تغییر جایگاه غرب آسیا در اسناد راهبردی آمریکا و پیامدهای آن بر امنیت ملی ایران

خلاصه راهبردی

- در ایالات متحده «استراتژی امنیت ملی» مجموعه‌ای از استراتژی‌های امنیتی، اقتصادی و سیاسی در حوزه‌های داخلی و خارجی راجع به چگونگی بهترین راه برای پیشبرد امنیت ملی است که پس از تهیه از سوی «شورای امنیت ملی» با ابلاغ شخص رئیس‌جمهور منتشر می‌شود.
- سیاست‌های غرب آسیایی آمریکا در دوره ریگان بر کنترل هم‌زمان ایران در کنار شوروی متمرکز شد. این سیاست را می‌توان در نقش این کشور در شکل‌دهی به شورای همکاری خلیج فارس و نیز موافقت ضمنی با جنگ ایران و عراق مشاهده کرد.
- از دوران اوپاما راهبرد غرب آسیایی آمریکا به صورت جدی تغییر کرده است و دونالد ترامپ هم در چارچوب سیاست «اول آمریکا» به دنبال کاهش تعهدات نظامی هزینه‌زا برای ایالات متحده است.
- برخی از محرک‌های راهبردی مؤثر بر تغییر راهبرد غرب آسیایی آمریکا عبارتند از: اولویت یافتن اقتصاد در سیاست خارجی آمریکا، کاهش اهمیت انرژی غرب آسیا، پیچیدگی تحولات غرب آسیا و تقویت ایده ضرورت عدم حضور مستقیم آمریکا در منطقه و درنهایت تقویت سیاست چرخش به شرق آسیا.
- اولویت سال‌های اخیر دولت آمریکا تمرکز هرچه بیشتر بر مسائل داخلی و تلاش برای بازسازی اقتصادی و پرهیز از تحمیل هزینه‌های جدید به اقتصاد بحران‌زده این کشور بوده است.
- برخی استراتژیست‌های آمریکایی بر این باورند که به‌رغم وجود برخی تهدیدهای امنیتی در غرب آسیا از جمله داعش، بهترین راهکار برای آمریکا تجهیز، ترغیب و تفویض قدرت برای مقابله با سازمان‌های تروریستی است. این دسته از تحلیل‌گران اذعان می‌کنند که آمریکا دیگر نباید نیرو به منطقه اعزام کند و تمرکز بر آموزش متحدان منطقه، بهترین سیاست برای مدیریت این منطقه پراشوب است. آنها باور دارند که هزینه انسانی مداخله در غرب آسیا قابل توجه و همراه با هزینه‌ها و تلفات سنگین خواهد بود.
- ایالات متحده به دلیل کاهش وابستگی به منابع انرژی غرب آسیا، نیازی نخواهد داشت که به طور کامل خود را درگیر مسائل و بحران‌های این منطقه کند و این مسئله می‌تواند تغییر کامل نگرش درخصوص چگونگی کارکرد سیستم جهانی به حساب آید. البته، این کاهش وابستگی به معنای خروج کامل آمریکا از این منطقه و واگذاری آن به رقبای جهانی و منطقه‌ای نخواهد بود. این موضوعی است

- که در نسخه‌های اخیر اسناد استراتژی امنیت ملی آمریکا مورد تأکید قرار گرفته است.
- استراتژی چرخش به آسیا که برای نخستین بار در سند راهبردی «تداوم رهبری جهانی آمریکا؛ اولویت‌های دفاعی در قرن ۲۱» در سال ۲۰۱۲ عنوان شد، منطقه شرق و جنوب شرق آسیا را دربرمی‌گیرد. در این سند تصریح شده است که «منافع اقتصادی و امنیتی ایالات متحده در قرن جدید به منطقه‌ای گسترده از پاسیفیک غربی گرفته تا آسیای شرقی و جنوبی گره خورده است». از این‌رو، آمریکا با حفظ رهبری جهانی باید به موازنه جدید نیروها با در نظر گرفتن اهمیت منطقه آسیا پاسیفیک همت گمارد.
 - دونالد ترامپ در راهبرد امنیت ملی ۲۰۱۷ چین را به عنوان تهدید و یک قدرت تجدیدنظرطلب عنوان کرده است. در این چارچوب ایالات متحده جدی‌ترین و فوری‌ترین تهدید خود را چین می‌داند. با توجه به سرمایه‌گذاری کلان پکن در غرب آسیا، گردش مالی سنگین این کشور در منطقه علاوه بر دسترسی بیشتر، نفوذ گسترده‌تر نیز به دنبال داشته است. در راستای راهبرد «موازنه از راه دور»، هدف اصلی آمریکا مهار چین در مرزهای خود است.
 - در صورت کاهش حضور آمریکا در منطقه غرب آسیا، دو پیامد متوجه امنیت ملی ایران خواهد بود؛ یکی کم‌رنگ شدن احتمال حمله نظامی مستقیم آمریکا به ایران برخلاف دوران بوش پسر و پیامد دوم افزایش نقش متحدان منطقه‌ای آمریکا در معادلات منطقه غرب آسیا و به تبع آن شکل‌گیری یک جبهه منطقه‌ای علیه ایران به محوریت عربستان و سایر متحدان منطقه‌ای این کشور به همراهی رژیم صهیونیستی.
 - بخش مهم راهبرد غرب آسیایی ترامپ ایجاد اتحاد میان کشورهای عربی با رژیم صهیونیستی در جهت مقابله با ایران است. نزدیک شدن عربستان و این رژیم روندی مورد حمایت ترامپ است و از این‌رو می‌بایست آن را بخش مهمی از راهبرد ترامپ در غرب آسیا به حساب آورد.
 - استراتژی آمریکا برای استفاده از ظرفیت کشورهای منطقه غرب آسیا برای مقابله با بحران‌های منطقه‌ای مطابق با منافع آمریکا، علاوه بر افزایش تنش در بین کشورهای منطقه و تقویت دامنه جنگ‌های نیابتی سبب شده است که این کشورها به فراخور محذورات و مقذورات منطقه‌ای خود از راهکارهای متفاوتی نسبت به آمریکا برای ضربه زدن به کشورهای جبهه مقابل بهره ببرند. یکی از این راهکارها استفاده کشورهای متحد آمریکا در منطقه به رهبری عربستان و رژیم صهیونیستی از گروه‌های معارض و جدایی‌طلب در مرزهای شرق، غرب و جنوب غرب ایران است.



در ایالات متحده آمریکا «استراتژی امنیت ملی»^۱ مجموعه‌ای از استراتژی‌های امنیتی، اقتصادی و سیاسی در حوزه‌های داخلی و خارجی راجع به چگونگی بهترین راه برای پیشبرد امنیت ملی است که از سوی رئیس‌جمهور منتشر می‌شود. معمولاً این اسناد حاکی از تصور و ادراک کلان نظام حاکم آمریکا از محیط راهبردی سیاست بین‌الملل و روندهای جهانی حاکم بر آن است. براساس این اسناد که حاصل جمع و برآیند همه جهات مرتبط با حوزه سیاست خارجی است، نحوه مواجهه و ارتباط نظام حاکم با محیط راهبردی خارجی تصویر و خطوط کلان آن معین می‌شود. این اسناد تعیین‌کننده سوگیری‌های راهبردی در موضوعات مبتلابه هستند و تعیین موضوعات مرجح و نیز مندرج‌سازی میزان و نحوه تخصیص امکانات و توزیع منابع براساس این خطوط کلی صورت می‌پذیرد. مطالعه استراتژی امنیت ملی آمریکا می‌تواند تفکر استراتژیک رئیس‌جمهوری وقت و الیت حاکم در آمریکا را نشان داده و شاخص‌های قابل اعتمادی را برای تحلیل و ارزیابی در اختیار سیاستگذاران قرار دهد.

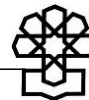
در میان مسائل مطروحه در استراتژی‌های امنیت ملی آمریکا مباحث حوزه سیاست خارجی جایگاه خاصی دارد. در میان این مباحث نیز موضوعات مرتبط با سیاست‌های آمریکا در منطقه غرب آسیا به طور خاص مورد تأکید قرار می‌گیرد. غرب آسیا به عنوان یک زیرسیستم مهم منطقه‌ای به دلیل برخورداری از مزیت‌های ممتاز ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک از دیرباز مورد توجه قدرت‌های بزرگ نظام بین‌الملل بوده است. در طول حداقل ۵۰۰ سال اخیر همه دولت‌هایی که در قامت یک بازیگر بین‌المللی ظهور پیدا کرده‌اند در غرب آسیا نقش‌آفرین و اثرگذار بوده‌اند. پایان جنگ سرد موقعیت حیاتی و مهم این منطقه را در جهان دوچندان کرد و واقعه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ و متعاقب آن تحولات عمیق در عرصه بین‌الملل، حمله نظامی آمریکا به افغانستان و عراق، تحولات بیداری اسلامی و بحران سوریه در چند سال اخیر به طور فزاینده‌ای بر موقعیت حساس و مهم این منطقه افزوده است. ایالات متحده در منطقه غرب آسیا تا پیش از جنگ جهانی دوم با توجه به پیگیری سیاست انزواطلبی، نقشی سطحی و کم‌رنگ داشت. اما با تغییر سیاست‌های راهبردی پس از جنگ جهانی دوم این روند معکوس شد و آمریکا تبدیل به یکی از اصلی‌ترین قدرت‌های تأثیرگذار در روند تحولات این منطقه شد، به شکلی که در زمان جنگ سرد دکترین‌های این کشور متأثر از فضای دو قطبی نظام بین‌الملل و تهدیدهای کوتاه‌مدت و بلندمدت کمونیسم بر اصولی ثابت در خصوص منطقه غرب آسیا پایه‌ریزی شد. این اصول را می‌توان به صورت کلی در سه ضلع مقابله با دشمن (کمونیسم)، حمایت از متحدان منطقه‌ای در برابر کشورهای متحد شوروی و تأمین امنیت صدور انرژی دسته‌بندی کرد. رؤسای جمهور آمریکا در طول جنگ سرد با پیگیری این اهداف به شکل اصول ثابت و متناسب با تحولات

داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی، گاهی تغییراتی تاکتیکی را در شیوه پیگیری این اهداف ایجاد می‌کردند. این مسئله پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و با جایگزینی افراط‌گرایی و تروریسم به جای کمونیسم به عنوان دشمن تداوم پیدا کرد. بدین ترتیب با اتمام جنگ سرد اضلاع سه‌گانه جنگ سرد در شکل جدید بازتعریف شد و علاوه بر آنها حفظ و تثبیت رهبری آمریکا در جهان نیز به آنها افزوده شد.

با پیروزی جورج بوش در انتخابات سال ۲۰۰۰ و روی کار آمدن نئوکان‌ها، راهبرد سلطه هژمونیک بر جهان با صراحت بیشتری پیگیری شد. به همین منظور، دولت بوش پسر در سند راهبرد امنیت ملی ۲۰۰۲ به این مسئله اشاره کرد که خود را متعهد به تبعیت از راهبرد ایجاد و حفظ هژمونی جهانی آمریکا می‌داند که در دولت‌های بوش اول و کلینتون طرح‌ریزی شده است (Layne, 2007: 12). در این دوران، دیک چنی معاون رئیس‌جمهور، دونالد رامسفلد وزیر دفاع و پل ولفوویتز معاون وزارت دفاع آمریکا، اصول «طرح سده جدید آمریکایی»^۱ را مطرح کردند. طبق این اصول، آمریکا نقشی حیاتی در حفظ صلح و امنیت در اروپا، آسیا و غرب آسیا برای خود قایل شد، در این بازه زمانی حادثه یازده سپتامبر محملی برای عملیاتی شدن و پیگیری سیاست هژمونیک توسط ایالات متحده شد. در این چارچوب غرب آسیا در کانون مهندسی نظم مورد نظر آمریکا قرار گرفت. راهبرد این کشور در منطقه غرب آسیا که تحت عنوان «خاورمیانه بزرگ»^۲ شناخته می‌شد، اساساً بر ایجاد همسویی اقتصادی، دمکراسی‌سازی و لیبرالیسم فرهنگی و نهایتاً تغییرات ژئوپولیتیک در منطقه غرب آسیا قرار داشت. با این حال، آمریکا در عرصه عمل نتوانست نظم هژمونیک خود را در سطح جهانی و متعاقباً در غرب آسیا اجرایی کند.

با روی کار آمدن باراک اوباما در سال ۲۰۰۸ و براساس اسناد استراتژی امنیت ملی منتشر شده ۲۰۱۰ و ۲۰۱۵، به مانند دوران جنگ سرد، رویکردهای متفاوتی برای پیگیری این اهداف مد نظر قرار گرفت. اوباما با اذعان به اینکه تداوم سیاست حضور مستقیم، عاملی مضر برای تأمین منافع ملی این کشور است، بر تغییر نوع حضور آمریکا از حضور مستقیم به «انتخاب جایگزین»^۳ برای واشنگتن در منطقه تأکید داشت. این تغییر به پیگیری راهبرد توازن قوای فراساحل^۳ از سوی آمریکا جهت موازنه در مناطق استراتژیک منجر شد. در چارچوب راهبرد توازن قوای فراساحل، چرخش به شرق آسیا جهت مهار چین و کاهش تعهدات غرب آسیایی آمریکا در دولت اوباما و دونالد ترامپ (۲۰۱۶) پیگیری شده است. با توجه به الزامات جدید استراتژی امنیت ملی، ایالات متحده در چارچوب استراتژی موازنه‌سازی از راه دور تلاش دارد حضور گسترده‌تر در شرق آسیا و مدیریت تحولات و چالش‌های جاری و آتی منطقه غرب آسیا را دنبال کند. این استراتژی پیامدهایی از قبیل تغییر الگوی مداخله

1. The Poreject for A New America Century
2. The Greater Middle East
3. Offshore Balance



نظامی، افزایش نقش متحدین منطقه‌ای آمریکا در منطقه، تقویت دامنه جنگ‌های نیابتی، ایجاد اتحاد میان کشورهای عربی با رژیم صهیونیستی و تقویت گروه‌های معارض ایرانی در مرزهای جمهوری اسلامی ایران را به‌دنبال داشته است.

در این گزارش برای تبیین تغییر جایگاه غرب آسیا در استراتژی امنیت ملی ایالات متحده آمریکا و تأثیر آن بر امنیت ملی ایران به دو مسئله پرداخته خواهد شد. نخست، تصریحات متن اسناد درخصوص غرب آسیا و روند تغییرات آن تا آخرین سند؛ دوم، مسائل راهبردی کلان که الزامات جدیدی را در مناسبات با غرب آسیا به آمریکا تحمیل می‌کند. در این چارچوب در سه گفتار به روندشناسی تحول مواجهه با منطقه غرب آسیا در استراتژی امنیت ملی آمریکا، تأثیر الزامات راهبردی بر سیاست خارجی ایالات متحده در مواجهه با این منطقه و تأثیر این تغییرات بر امنیت ملی ایران پرداخته خواهد شد.

گفتار اول - روند تحول مواجهه با موضوع غرب آسیا در اسناد استراتژی امنیت ملی ایالات متحده

در ایالات متحده «استراتژی امنیت ملی» مجموعه‌ای از استراتژی‌های امنیتی، اقتصادی و سیاسی در حوزه‌های داخلی و خارجی راجع به چگونگی بهترین راه برای پیشبرد امنیت ملی است که پس از تهیه از سوی «شورای امنیت ملی»^۱ با ابلاغ شخص رئیس‌جمهور منتشر می‌شود. تاکنون ۱۸ سند استراتژی امنیت ملی منتشر شده است. دولت ریگان دو استراتژی (۱۹۸۷ و ۱۹۸۸)؛ بوش پدر سه استراتژی (۱۹۹۰، ۱۹۹۱ و ۱۹۹۳)؛ دولت بیل کلینتون هفت استراتژی (۲۰۰۰-۱۹۹۴)؛ دولت بوش پسر دو استراتژی (۲۰۰۲ و ۲۰۰۶)؛ دولت اوباما دو استراتژی (۲۰۱۰ و ۲۰۱۵) و دولت دونالد ترامپ یک استراتژی (۲۰۱۷) ارائه شده است.

برای بررسی روند تحول مواجهه با منطقه غرب آسیا در اسناد امنیت ملی ایالات متحده لازم است اسناد منتشر شده تاکنون را در دو بعد: زمینه‌های اصلی سیاست اعلامی آمریکا در آن سند به صورت عام و نحوه مواجهه با موضوع غرب آسیا براساس سیاست‌های اصلی اعلامی به صورت خاص تحلیل و ارزیابی شوند.

۱. رونالد ریگان نخستین رئیس‌جمهور آمریکا بود که براساس قانون گلدواتر - نیکلز^۲ دو سند استراتژی امنیت ملی را در سال‌های ۱۹۸۷-۱۹۸۸ منتشر ساخت. از آنجایی که گزارش نخست ریگان می‌بایست یک سال پس از تصویب قانون مذکور منتشر می‌شد، فرصت زیادی برای تهیه آن نبود و به همین دلیل در سند اول بیشتر به تبیین تفکر استراتژیک آن دوره پرداخته شد. این سند نشان از تأکید قوی دولت ریگان روی ابزارهای نظامی قدرت داشت (Snider, 1995). در سند دوم اصول سیاسی، پیشی گرفتن از تلاش‌های دشمن اصلی، یعنی اتحاد شوروی را مورد توجه قرار می‌داد و

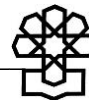
1. National Security Council (NSC)

۲. قانون گلدواتر - نیکلز برای تجدید ساختار وزارت دفاع در سال ۱۹۸۶ به دنبال برداشت کنگره ایالات متحده از ضعف این کشور در حصول به اهداف نظامی خود (از جمله در ویتنام، ایران، لبنان و گرانادا) و نیز محیط بین‌المللی در حال تغییر به تصویب رسید. بر مبنای این قانون رؤسای جمهور آمریکا ملزم شدند که سالانه گزارشی در راستای ترسیم استراتژی امنیت ملی تهیه و تسلیم کنگره کنند.

تجویز آن برای سیاست خارجی، «مهار» و برای سیاست دفاعی «بازدارندگی» بود. برای ریگان، چالش اساسی عبارت بود از حفظ برابری در مقابل اتحاد شوروی در حوزه‌های نفوذ و قدرت نظامی. در همین زمان، دولت آمریکا به فکر توسعه توانایی‌های دفاعی کشور بود که شامل برنامه‌هایی همچون «ابتکار دفاع استراتژیک» می‌شد. در این راستا، ریگان برای کارایی سیاست‌های مذکور، تأکید زیادی بر اتحادهایی داشت که ترویج‌دهنده شیوه دموکراتیک زندگی و بنابراین کاهش نفوذ شوروی در جامعه بین‌المللی بودند. این تأکید در کنار برنامه‌هایی برای کنترل تسلیحات و ابتکار دفاع استراتژیک که به دنبال افزایش توان استراتژی بازدارندگی بودند، صورت می‌گرفت. در این دوره پیگیری راهبرد کسب برتری نظامی کامل بر شوروی و به دنبال آن تلاش برای برخورد با آن دسته از کشورهای جهان سوم که با آمریکا همسو نبودند، سیر صعودی حضور آمریکا در منطقه غرب آسیا را تشدید کرد.

پیگیری سیاست «با ما یا بر ما» در جهان سوم سبب شد که در این دوره علاوه بر شوروی به عنوان یک تهدید ثابت، ایران نیز به فهرست کشورهای تهدیدکننده آمریکا اضافه شود. بر همین اساس سیاست‌های غرب آسیایی آمریکا در دوره ریگان بر کنترل هم‌زمان ایران در کنار شوروی متمرکز شد. این سیاست را می‌توان در نقش این کشور در شکل‌دهی به شورای همکاری خلیج فارس و نیز موافقت ضمنی با جنگ ایران و عراق مشاهده کرد. سیاست «با ما یا بر ما» در مسئله اعراب و رژیم صهیونیستی نیز خود را در شکل حمایت‌های بی‌چون و چرای آمریکا از این رژیم نشان داد. بی‌شک قدرت‌نمایی رژیم صهیونیستی در این مقطع ناشی از حمایت‌های آمریکا از این کشور بود (لنچافسک، ۱۳۷۲: ۳۷۳).

۲. بوش پدر در چهار سال تصدی ریاست جمهوری، به ترتیب در سال‌های ۱۹۹۰، ۱۹۹۱، ۱۹۹۳ سه سند استراتژی امنیت ملی را منتشر کرد. ناآرامی‌های کشورهای کمونیستی اروپای شرقی، فروریختن دیوار برلین، مشکلات اقتصادی و سیاسی در اتحاد شوروی و همچنین جنگ خلیج فارس، از مهم‌ترین تحولاتی بودند که جهت‌گیری اسناد مذکور را مشخص ساختند. نخستین سند استراتژی امنیت ملی بوش پدر در مارس ۱۹۹۰ به کنگره ارائه شد. در این سند عنوان شده بود «پیش‌بینی می‌کنیم که در دوران جدید، قدرت نظامی ما با شیوه‌های مختلف و به نحو چندان مشهودی، زیربنای اصلی موازنه جهانی باقی خواهد ماند. ما بر این باوریم که امکان ندارد ضروریات احتمالی بیشتری برای استفاده از نیروهای نظامی ما در مقابل شوروی پیش آید، بلکه این ضروریات ممکن در جهان سوم مطرح شود؛ جایی که احتمالاً قابلیت‌ها و رویکردهای جدیدی نیاز است» (NSS, 1990). در این سند تأکید شده بود که جهان آزاد به انرژی تأمین شده از منطقه محوری غرب آسیا، متکی است (Hogan, 1992: 13). این سند همچنین در بخش غرب آسیا از جریان پیوسته انرژی و امنیت رژیم صهیونیستی به عنوان منافع حیاتی ایالات متحده نام می‌برد و بیان می‌دارد که در این راستا به حفظ حضور دریایی خود در مدیترانه شرقی، خلیج فارس و اقیانوس آرام



ادامه خواهد داد. جلوگیری از گسترش تسلیحات هسته‌ای، شیمیایی و دیگر انواع تسلیحات کشتار جمعی و امکانات تولید سیستم‌های پرتابی آنها نیز از دیگر اهداف مطرح در این سند در رابطه با غرب آسیا بود (Ibid.).

دومین سند استراتژی امنیت ملی بوش پدر که در اوت ۱۹۹۱ منتشر شد، در مورد غرب آسیا ملاحظات ذیل را مورد تأکید قرار داد: «*گرانی‌های استراتژیک آمریکا هنوز شامل ایجاد ثبات و امنیت برای دوستانمان، حفظ جریان آزاد نفت، محدود ساختن گسترش تسلیحات کشتار جمعی و موشک‌های بالستیک، جلوگیری از فروش تسلیحات متعارف بی‌ثبات‌ساز، مقابله با تروریسم و تشویق فرایند صلحی که آشتی میان اسرائیل و کشورهای عربی و نیز میان فلسطینی‌ها و اسرائیل را با توجه به تعهد پایدار ما در قبال امنیت اسرائیل ایجاد کند*» (NSS, 1991).

سند سوم در ژانویه ۱۹۹۳ منتشر شد و دولت آمریکا در این سند ملاحظات خود را در حوزه غرب آسیا بدین‌شکل مطرح کرد که: «*در غرب و جنوب آسیا، نیروهای خود را در آنجا حفظ کرده، ترتیبات دوجانبه دفاعی را گسترش می‌دهیم مانورهای مشترک را برای دفاع از حاکمیت، استقلال و تمامیت سرزمینی شرکایمان در منطقه برگزار می‌کنیم. ما به تلاش‌هایمان برای تضمین دسترسی به نفت، جلوگیری از وقوع جنگ، تروریسم و خرابکاری و تقویت قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد ادامه خواهیم داد*» (Ibid.).

۳. با روی کار آمدن بیل کلینتون در سال ۱۹۹۲، اگرچه اتاق فکر سیاست خارجی وی به اجماعی برای کنار گذاشتن سیاست قدرت سخت بوش پدر به دلیل از بین رفتن تهدید شوروی و اتخاذ راهبرد جدید در سطح جهان رسیده بود، اما همچنان مناطق مختلف جهان و به‌ویژه منطقه غرب آسیا را مهم‌ترین خطر پیش روی آمریکا در دنیای بعد از جنگ سرد معرفی می‌کرد. در این چارچوب مجموعه اصول، اهداف، منافع و ضرورت‌های کلی و جزئی نظام تصمیم‌سازی امنیتی آمریکا در دوره بیل کلینتون در قالب هفت «استراتژی امنیت ملی» ارائه شد. در این مقطع برخلاف بوش پدر، دولت کلینتون معتقد بود که مقابله با تهدیدهای مناطق نه از طریق نظامی که از طریق گسترش ارزش‌های آمریکایی از قبیل دموکراسی و اقتصاد بازار کارساز خواهد بود. به همین دلیل مفاهیمی چون دموکراسی و اقتصاد بازار کلیدواژه هفت سند استراتژی امنیت ملی دوران کلینتون بود. به صورت خلاصه می‌توان اظهار داشت آنچه که در این اسناد در خصوص منطقه غرب آسیا مورد توجه قرار گرفته است تأکید بر مباحثی چون روند صلح غرب آسیا، مقابله با عوامل تهدیدزا برای ثبات منطقه و درنهایت اصلاحات دموکراتیک و اقتصادی در منطقه غرب آسیاست (کیوان حسینی، ۱۳۹۰: ۱۶۵).

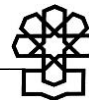
در رابطه با محور نخست یعنی روند صلح اعراب و رژیم صهیونیستی دولت بیل کلینتون با پیگیری مذاکرات دوجانبه به‌ویژه میان ساف و رژیم صهیونیستی موفق شد قراردادهای صلح موسوم به

اسلو ۱ (قرارداد غزه - اریحا) در سال ۱۹۹۳ و نیز قرارداد صلح اسلو ۲ (قرارداد طابا) در سال ۱۹۹۵ را منعقد کرد. در واقع در این دوران با اجرای روند صلح، آمریکا هدف مشخصی را تعقیب می‌کرد. هدف این بود که این منازعه به صلح میان دو طرف تبدیل شود. آمریکا معتقد بود با از بین رفتن این بحران و ایجاد صلح بین طرفین، زمینه تنش و اخلال در نظم و ثبات منطقه غرب آسیا از میان خواهد رفت و آنگاه نظام منطقه‌ای غرب آسیا در هماهنگی با نظام بین‌الملل قرار می‌گیرد و به تبع آن نگرانی‌های آمریکا از سرایت بی‌ثباتی و بی‌نظمی موجود در غرب آسیا به نظام بین‌الملل نیز مرتفع می‌شود و آمریکا خواهد توانست با خاطری آسوده نظم نوین پیشنهادی خود را در نظام بین‌المللی تثبیت و عملی سازد (قاسمی، ۱۳۸۵: ۲۲).

اما در خصوص محور دوم اسناد هفت‌گانه استراتژی امنیت ملی آمریکا در رابطه با منطقه غرب آسیا، دو کشور ایران و عراق به‌عنوان کشورهای تهدیدزای ثبات منطقه و تحت عناوینی چون تلاش برای دستیابی سلاح‌های کشتار جمعی، ادعای حمایت از تروریسم و اخلال در روند صلح اعراب و رژیم صهیونیستی و در نهایت تضعیف کشورهای منطقه معرفی شدند که برای مقابله با آنها استراتژی مهار دوجانبه تدوین شد. در سند سال ۱۹۹۶ از عراق و ایران به عنوان «تهدیدی اصولی برای صلح در غرب آسیا و تهدیدی بزرگ برای شهروندان بی‌گناه در هر نقطه» نام شد و برای مقابله با آن بر رویکرد تحریم با همکاری متحدین اروپایی تأکید شد (NSS, 1996). در سند سال ۱۹۹۷ نیز بار دیگر مهار ایران و عراق به طور هم‌زمان مورد تأکید قرار گرفت و حمایت از متحدان منطقه‌ای ایالات متحده در غرب آسیا و همچنین جریان نفت در برابر این دو کشور از اولویت‌های دولت آمریکا عنوان می‌شد (Ibid., 1997). البته لحن آمریکا در چهار سند پایانی تا سال ۲۰۰۰ نسبت به ایران اندکی تلطیف شد (کیوان حسینی، ۱۳۹۰: ۱۷۶).

به صورت کلی در دو دوره ریاست جمهوری کلینتون، اگرچه غرب آسیا به عنوان یک منطقه مهم مدنظر بود به شکلی که در سند امنیت ملی سال ۱۹۹۷ به‌عنوان یکی از ۶ اولویت افزایش سطح امنیت آمریکا در جهان مورد تأکید قرار گرفت، اما با توجه به عدم تمایل دولت کلینتون برای مداخله مستقیم در منطقه غرب آسیا می‌توان گفت که وی تنها وضع موجود آمریکا را در منطقه حفظ کرد که از بوش پدر به ارث برده بود. بنابراین می‌توان حضور آمریکا در منطقه غرب آسیا را در این دوره حد وسط حضور مستقیم و حضور غیرمستقیم رؤسای جمهور قبل و بعد از وی قلمداد کرد.

۴. در هشت سال تصدی ریاست جمهوری جورج دبلیو بوش دو سند استراتژی امنیت ملی در سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۶ منتشر شد. این اسناد به‌شدت متأثر از حضور نئومحافظه‌کاران در کاخ سفید و حادثه یازده سپتامبر بود. در این اسناد، عواملی که از آنها به عنوان تهدیدهای منافع ملی آمریکا یاد شده بود بیش از هر منطقه دیگری در جهان در منطقه غرب آسیا نمود پیدا کرد. براساس دو سند یاد



شده تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی، کشورهای محور شرارت، منازعه حل نشده اعراب و رژیم صهیونیستی و در نهایت پیش‌فرض عقب‌ماندگی فرهنگی، سیاسی و اجتماعی به عنوان یکی از ریشه‌های رشد تروریسم همگی فاکتورهایی از تهدیدهای پیش‌روی آمریکا در عصر جدید تلقی می‌شدند که از نظر نئومحافظه‌کاران آمریکایی تنها خاک حاصلخیز غرب آسیا می‌توانست هم‌زمان همه آنها را در خود پرورش دهد. از این رو در دو سند فوق‌الذکر، برای مقابله با این تهدیدها در بعد امنیتی راهکار جنگ پیشدستانه مطرح شد که به حمله به افغانستان و عراق و حضور حداکثری آمریکا در منطقه غرب آسیا منجر شد.

از سوی دیگر برای مسائل یا تهدیدهای نرم در منطقه، طرح خاورمیانه بزرگ مطرح شد که در آن مسائلی چون تشویق تجارت آزاد و بخش خصوصی، افزایش سطح آموزش زنان و توسعه آزادی‌های سیاسی در کشورهای عربی، مسائل کانونی تلقی می‌شدند (Powell, 2002). سند سال ۲۰۰۶ تأکید داشت که: «ما به دنبال خاورمیانه‌ای از دولت‌های مستقل هستیم که با یکدیگر در صلح بوده و در یک بازار جهانی باز از کالاها، خدمات و ایده‌ها به مشارکت بپردازند. ما در پی ایجاد چارچوبی هستیم که به اسرائیلی‌ها و فلسطینیان اجازه دهد در صلح و امنیت به عنوان دو دولت دمکراتیک در کنار یکدیگر زندگی کنند. در این منطقه ما همچنان به حمایت از تلاش‌ها برای اصلاحات و آزادی در متحدان سنتی نظیر مصر و عربستان سعودی ادامه می‌دهیم. رژیم‌هایی همچون ایران و عراق بدانند که ما همچنان در کنار مردمانشان در مقابل سوءحاکمیت آنها خواهیم ایستاد» (NNS, 2006).

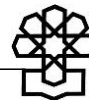
۵. انتخاب باراک اوباما در ژانویه ۲۰۰۹ بیش از هر چیز بیانگر شکست نئومحافظه‌کاران در دوران ریاست جمهوری بوش بود. اوباما در هشت سال تصدی ریاست جمهوری دو سند استراتژی امنیت ملی را منتشر کرد. نخستین سند استراتژی امنیت ملی اوباما در سال ۲۰۱۰ منتشر شد. در این سند بیان شده بود که بازسازی اقتصادی زیربنای جدید سیاست داخلی بوده و عملیات نظامی پس از به‌کارگیری کامل دیپلماسی و به عنوان آخرین گزینه مورد استفاده خواهد بود. به همین دلیل، با وجود تأکید بر رهبری جهان از سوی ایالات متحده، بیشترین تأکید بر رویکرد دیپلماسی و گسترش وسیع‌تر متحدان و شرکای آمریکا نهاده شد. در واقع، از دیپلماسی و کمک‌های توسعه‌ای نیز به عنوان ابزارهای مناسب برای «پیش‌گیری از منازعه، ایجاد رشد اقتصادی، تقویت کشورهای ضعیف و ورشکسته، رهایی مردم از فقر، مقابله با تغییرات آب و هوایی و بیماری‌های واگیردار و نیز تقویت نهادهای دمکراتیک» نام برده شد (Ibid., 2010).

بدین ترتیب اوباما به‌جای تأکید بر دکترین جنگ پیشدستانه و اقدام‌های یکجانبه بوش بر اقدام‌های پیشگیرانه و رویکرد چندجانبه‌گرایی و مشخصاً دیپلماسی بین‌المللی و اتحادسازی تأکید

کرد. در بخشی از سند ذیل عنوان «پیشبرد صلح، امنیت و فرصت در غرب آسیای بزرگ‌تر» عواملی از قبیل همکاری وسیع با اسرائیل و تعهد خلل‌ناپذیر به امنیت آن؛ خواسته مشروع فلسطینیان برای داشتن کشور مستقل؛ یکپارچگی و امنیت عراق؛ تقویت دموکراسی؛ تغییر سیاست ایران از تعقیب تسلیحات هسته‌ای، حمایت از تروریسم و تهدید همسایگان؛ عدم گسترش تسلیحات هسته‌ای و دسترسی به انرژی و همگرایی منطقه با بازارهای جهانی، به عنوان بخشی از منافع متعدد آمریکا در منطقه غرب آسیا یاد شده است. با توجه به منافع یاد شده، سه هدف تکمیل «انتقال حاکمیت در عراق، برقراری صلح میان اعراب و رژیم اسرائیل و سوق دادن ایران به سمت مسئولیت‌پذیری به عنوان اهداف اصلی مورد نظر در غرب آسیا مطرح شدند» (Ibid.). اما آنچه که در این بخش از سند حائز اهمیت است آنکه تحقق این اهداف نه با تکیه بر قدرت نظامی و یکجانبه‌گرایی بلکه با مشارکت کشورهای منطقه قابلیت تحقق پیدا خواهند کرد.

در فوریه ۲۰۱۵ دومین سند امنیت ملی آمریکا اوباما با هدف «تعیین اصول و اولویتهایی برای نحوه استفاده از قدرت و نفوذ ایالات متحده آمریکا در جهان» منتشر شد. اگرچه محتوای سند و تفکر شکل‌دهنده آن تا حدود زیادی با سند پیشین مشابهت دارد، اما در بخش‌های مختلف این سند، در بستر نقش ایالات متحده در جهان، واژه رهبری و سایر مشتقات آن ۹۴ بار تکرار شد که در نوع خود درخور توجه است. این تأکید مبین این حقیقت بود که در این دوره، دولت اوباما و به طور کلی سیستم ایالات متحده نگران تضعیف یا حتی از دست دادن نقش رهبری خود در جهان بوده است. در این راستا تغییر اولویت راهبردی آمریکا از مناطق دیگر به آسیا - پاسیفیک، تأکید مجدد بر اهمیت آتی منطقه پاسیفیک در سهم قدرت جهانی و تبدیل آن به اولویت نخستین آمریکا مطرح شد. در بخشی از سند ذیل عنوان «تغییر توازن رویکرد خود به سمت آسیا و اقیانوسیه» عنوان می‌شود «آمریکا قدرت برتر اقیانوس آرام بوده است و همچنان قدرت برتر این منطقه باقی خواهد ماند، آمریکا از خیزش چین با ثبات، صلح‌طلب و با رفاه استقبال می‌کند، ما خواهان رابطه‌ای سازنده با چین هستیم، هم‌زمان که از موقعیتی قدرتمند رقابت را مدیریت می‌کنیم، خواهان آن هستیم که چین قوانین و هنجارهای بین‌المللی را درباره مسائل مختلف از جمله امنیت دریایی و تجارت و حقوق انسانی رعایت کند» (Ibid., 2015).

بخش مهمی از این تغییر راهبردی، ناشی از شکست‌های آشکار آمریکا در منطقه غرب آسیا به‌رغم به‌کارگیری ابتکارهای جدید اوباما بود. در واقع، لحن سند مزبور وقتی به منطقه غرب آسیا می‌رسد، کمترین میزان خوش‌بینی را داشت و برخلاف اروپا، آسیا و حتی آفریقا به‌جای طرح دورنمایی روشن، به توضیح یک‌سری حوادث و سیاست‌های پراکنده می‌پرداخت که از جمله آنها می‌توان به



جلوگیری از هسته‌ای شدن جمهوری اسلامی ایران، پیشبرد طرح صلح خاورمیانه میان رژیم صهیونیستی و حکومت خودگردان فلسطین براساس راه‌حل دو دولت و حمایت از انتقال‌های دموکراتیک در کشورهای منطقه اشاره کرد. در این راستا سند عنوان می‌داشت که: «ما در حال سرمایه‌گذاری برای افزایش توانایی‌های اسرائیل، اردن و همکاران (حاشیه) خلیج فارس خود هستیم تا بتوانیم از تهاجم‌ها جلوگیری کنیم و در همین حال به تعهد تزلزل‌ناپذیر خود به (حفظ) امنیت اسرائیل ادامه دهیم که شامل حفظ برتری کیفی نظامی آن است. ما در حال همکاری با دولت عراق هستیم تا به شکایات و علل نارضایتی سنی‌ها رسیدگی کنیم که نیازمند نحوه مدیریت و حکومت همه‌شمول‌تر و پاسخگوتر در عراق است. ما با کمک همکارانمان در منطقه و در سراسر جهان، رهبری یک راهبرد ضدتروریستی جامع برای فرسودن و درنهایت، نابودی داعش به‌دست گرفته‌ایم. به طور هم‌زمان، ما همچنان به پیگیری راه‌حلی سیاسی پایدار برای برون‌رفت از درگیری‌های ویرانگر سوریه ادامه خواهیم داد». همچنین در مورد بحران‌های غرب آسیا سند اشاره می‌داشت که: «حل و فصل این بحران‌های مرتبط با هم و فراهم آوردن شرایط مساعد برای ثبات بلندمدت در منطقه مستلزم عوامل بیشتری از صرفاً حضور نیروهای نظامی آمریکایی و استفاده از این نیروهاست. به عنوان مثال، این امر مستلزم داشتن همکاری است که بتوانند از خودشان دفاع کنند» (Ibid.).

در این سند بخشی مربوط به مأموریت تاکتیکی نیروهای مسلح ارتش ایالات متحده بود که عنوان می‌داشت: «ما به طور مشخص از الگوی جنگ‌های زمینی تمام‌عیار و پرهزینه در عراق و افغانستان فاصله گرفته‌ایم؛ جنگ‌هایی که در آنها آمریکا و نیروی نظامی ما بار اصلی را به دوش داشت. ما به‌جای آن، امروز یک رویکرد معقول‌تر را دنبال می‌کنیم که به یک‌سری عملیات‌های ضدتروریسم مشخص، اقدام جمعی با طرف‌های مسئول، و اقدام‌های فزاینده برای جلوگیری از رشد افراط‌گرایی خشونت‌آمیز و بنیادگرایی که تهدیدهای رو به افزایش ایجاد می‌کنند، اولویت می‌دهد» (Ibid.) «ما در استفاده از نیروی نظامی، اصولی و گزینشی عمل خواهیم کرد. استفاده از نیروی نظامی، نباید اولین گزینه ما باشد، اما این گزینه گاهی یک انتخاب ضروری خواهد بود. آمریکا اگر ضرورت داشته باشد، به شکل یکجانبه از نیروی نظامی استفاده خواهد کرد و آن زمانی است که منافع پایدار ما طلب کنند و زمانی که مردم ما تهدید شده باشند؛ زمانی که زندگی ما در خطر باشد و زمانی که امنیت متحدان ما در معرض خطر باشد. در چنین شرایطی، ما ترجیح می‌دهیم همراه با متحدان و شرکای خود عمل کنیم. آستانه اقدام نظامی، زمانی که منافع ما مستقیماً تهدید نشده باشند، بالاتر است.

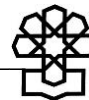
در چنین شرایطی، ما به دنبال بسیج متحدان و شرکایمان خواهیم بود تا بار این اقدام و دستاوردهای ماندگار آن را تقسیم کنیم» (Ibid.). این محور سند معطوف به چندجانبه‌گرایی عملیاتی و تاکتیکی بود. در این سند، تأکید شد که آمریکا برای مقابله با تهدیدها به دنبال بسیج متحدان و شرکا خواهد بود. هدف از این اقدام توزیع مسئولیت و دستاوردهای نظامی در مقابله با بحران بود. ارزیابی انجام شده این بخش از سند در غرب آسیا بیانگر آن است که مبنای اصلی کنش نظامی، بازدارندگی راهبردی و منطقه‌ای است. در این فرایند، سازوکارهایی از جمله تقویت ائتلاف‌ها در مقابله با تهدیدهای اجتناب‌پذیر خواهد بود. پیگیری اهداف تاکتیکی آمریکا در غرب آسیا مربوط به تقویت ساختار نیروی زمینی و قابلیت نیروی هوایی و تاکتیکی متحدان برای مقابله با تهدیدهای تغییرپذیر منطقه‌ای است. در این فرایند، حضور نیروهای نظامی آمریکا در مناطق بحرانی ادامه خواهد یافت، اما تعداد آن بهینه می‌شود (متقی، ۱۳۹۵: ۲۳۹-۲۳۶).

در مجموع استراتژی اوپاما که در دو سند استراتژی امنیت ملی وی در سال ۲۰۱۰ و ۲۰۱۵ تدوین شد اگرچه در اهداف، دنبال‌کننده همان دکترین‌های پیشین بود اما راه‌حل متفاوتی را برای رسیدن به اهداف دنبال می‌کرد. این استراتژی که با عناوین گوناگونی چون رهبری از پشت^۱، محدودیت استراتژیک^۲، صبر استراتژیک^۳ و بازسازی چندجانبه^۴ یاد می‌شود بیش از هر جای دیگری در غرب آسیا نمود پیدا کرد که می‌توان تأثیر آن را در عقب‌نشینی از عراق، توافق با ایران بر سر برنامه هسته‌ای و عدم مداخله نظامی گسترده در جنگ داخلی سوریه مشاهده کرد (1: CSDS Analyses, 2016).

۶. دونالد ترامپ به عنوان چهل و پنجمین رئیس‌جمهور آمریکا اولین سند استراتژی امنیت ملی را در سال ۲۰۱۷ منتشر کرد. ترامپ در مقدمه استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۷ عنوان می‌کند که «استراتژی امنیت ملی دولت من، یک دیدگاه استراتژیک برای محافظت از مردم آمریکا، حفاظت از شیوه زندگی ما، ترویج رفاهمان، حفظ صلح از طریق قدرت و پیشرفت نفوذ آمریکا در جهان است. بیش از همه، ما به مردم آمریکا خدمت خواهیم کرد و حقوق آنها را در دولتی که امنیت، موفقیت و منافع آنها را در اولویت دارد حفظ می‌کنیم. این استراتژی امنیت ملی در راستای پیشبرد سیاست «اول آمریکا»^۵ است» (NSS, 2017).

از نظر ترامپ در دو دهه گذشته موقعیت و جایگاه آمریکا در جهان تنزل یافته است. مداخلات بوش در عراق و تلاش برای دمکراسی‌سازی و دولت‌سازی، هزینه‌های سنگینی به اقتصاد آمریکا تحمیل کرده است. دولت اوپاما با کاهش بودجه نظامی، قدرت نظامی آمریکا را تضعیف کرده و به دلیل ناتوانی

1. Leading from Behind
2. Strategic Restraint
3. Strategic Patience
4. Multilateral Retrenchment
5. America first



در استفاده از قدرت نظامی، پیام‌های نادرستی به دولت‌های دیگر داده و آنها را در قبال آمریکا جسورتر ساخته است. در همین حال متحدان آمریکا هزینه‌های سنگینی به آمریکا تحمیل کرده و عملاً مشارکتی در تأمین هزینه‌های نظام امنیت دسته‌جمعی ندارند. اقتصاد آنها در حال پیشرفت و شکوفایی است و آمریکا در موقعیت پس‌رفت قرار دارد. مشارکت آمریکا با کشورهای دیگر در همه حوزه‌های اقتصادی، نظامی، زیست‌محیطی و تجاری کاملاً به ضرر آن تنظیم و تمام شده است. آمریکا به‌تنهایی هزینه تولید کالای امنیت را می‌پردازد و دیگران در سایه آن پیشرفت کرده و به آمریکا بی‌اعتنایی می‌کنند (Perthes, 2016). از نظر ترامپ، بین‌الملل‌گرایی اوباما موقعیت آمریکا را در جهان تضعیف و قدرت رقبای آن را افزایش داده است. آنها از اصل سواری مجانی استفاده کرده و در حال کاستن فاصله خود با آمریکا هستند. بین‌الملل‌گرایی بیش از آنکه به نفع آمریکا باشد، به نفع متحدان آن بوده است (Kahl and Brands, 2017).

در زمینه اهداف ایالات متحده آمریکا، ترامپ شعار «نخست آمریکا» را در قالب نوعی ملی‌گرایی افراطی که با یکجانبه‌گرایی همراه است طرح کرده است. از نظر ترامپ، اصل «نخست آمریکا» باید چراغ راهنمای سیاست خارجی کشور باشد. بلوک غرب به عنوان یکی از ستون‌های دنیای پس از جنگ جهانی دوم معنای خود را از دست داده است (Goldberg, 2017). یکجانبه‌گرایی نه تنها در رفتار با سازمان‌های بین‌المللی بلکه در مورد متحدان غربی آمریکا نیز مشهود است. آمریکا دیگر حاضر نیست در راستای منافع متحدان خود در بلوک غرب هزینه کند. هرکدام از کشورهای غربی و متحدان منطقه‌ای آمریکا باید هزینه تأمین امنیت خود را بپردازند. از نظر ترامپ، امنیت کالایی است که آمریکا تولید می‌کند و در اختیار دیگران قرار می‌دهد، بدون اینکه دیگران بهای آن را بپردازند. در این چارچوب افزایش بودجه نظامی آمریکا به دولت ترامپ این امکان را می‌دهد که هم از اول بودن آمریکا در جهان اطمینان پیدا کند، هم امنیت تولید شده را به دیگران بفروشد و هم با اعمال قدرت، اعتبار از دست رفته خود را دوباره بازسازی کند و به دیگران نشان دهد که نادیده گرفتن آمریکا چه عواقب وخیمی دارد. در این باره دولت ترامپ در راهبرد امنیت ملی ۲۰۱۷ تأکید می‌کند که «متحدان و شرکای ما که آنها نیز هدف تروریست‌ها هستند در تقسیم مسئولیت‌ها در راستای جنگ علیه این گروه‌ها با ما همکاری خواهند کرد. ما به شرکایمان کمک خواهیم کرد تا توانایی توسعه به‌کارگیری ظرفیت‌هایشان جهت بی‌اعتبار کردن اقدام‌های تروریستی و حفظ فشار روی تروریست‌ها را توسعه دهند. همچنین ما شرکایمان را تشویق خواهیم کرد تا خود نیز اقدام‌های مستقل را علیه تروریست‌ها انجام دهند» (NSS, 2017).

ترامپ بارها اعلام کرده است که آمریکا نباید برای دیگران هزینه کند و حتی نزدیک‌ترین متحدان این کشور باید سهم خویش را برای ایجاد امنیت و دفاع بپردازند. برپایه چنین اصلی، کاستن از

تعهدهای امنیتی آمریکا در قبال متحدان یکی از ویژگی‌های راهبرد دولت جدید آمریکاست که از نگاه اقتصادمحور و عمل‌گرای ترامپ حکایت دارد. نوع نگاه رئیس‌جمهور آمریکا به کاستن تعهدهای امنیتی در قبال متحدان خود یعنی ناتو، کشورهای شرقی اروپا و حوزه بالتیک، کشورهای عربی حوزه خلیج فارس، کره جنوبی و ژاپن و حتی هدف وی از کاستن تنش‌ها با روسیه بیش از آنکه توجه امنیتی داشته باشد، بر مبنای تحلیل‌های اقتصادی کاهش هزینه‌های سیاست خارجی است (یزدان فام، ۱۳۹۵: ۱۵۳). در این راستا در راهبرد امنیت ملی ۲۰۱۷ آمده است: «*یالات متحده مسئولیت‌های دفاعی خود را به طور کامل انجام داده و از دیگران انتظار دارد که آنها نیز چنین کنند. ما از متحدان اروپایی مان انتظار داریم تا هزینه‌های دفاعی خود را تا سال ۲۰۲۴، تا ۲ درصد از تولید ناخالص داخلی خود افزایش دهند که ۲۰ درصد از آن را می‌بایست صرف افزایش توانایی‌های نظامی شود. در منتهی‌الیه شرقی ناتو، ما به تقویت بازدارندگی و دفاع ادامه داده و تلاش‌های متحدان و شرکایمان در خط مقدم را برای دفاع بهتر از خود، تسریع خواهیم بخشید. ما با ناتو همکاری خواهیم کرد تا این سازمان بتواند توانایی‌های دفاعی موشکی و هوایی یکپارچه خود را برای مقابله با تهدیدهای موشک‌های بالستیک و کروز، به‌ویژه از سوی ایران را بهبود بخشد» (NSS, 2017).*

در سند ذیل «راهبرد منطقه‌ای»، در مورد منطقه غرب آسیا آمده است: «*ما به حضور نظامی ضروری آمریکا در منطقه برای حفاظت از آمریکا و متحدان مان در برابر حملات تروریستی و حفظ توازن قدرت مطلوب منطقه‌ای ادامه خواهیم داد. ما به شرکای منطقه‌ای در تقویت مؤسسه‌ها و قابلیت‌های آنها از جمله در اجرای قانون، برای انجام اقدام‌های ضد تروریسم و ضد شورش کمک خواهیم کرد. به شرکای مان در به‌دست آوردن دفاع موشکی متقابل و دیگر قابلیت‌ها برای دفاع بهتر در برابر تهدیدهای موشکی فعال کمک خواهیم کرد. با شرکا برای خنثی کردن فعالیت‌های بدخواهانه ایران در منطقه همکاری خواهیم کرد» (Ibid.). همچنین در این سند به تلاش آمریکا برای مدرنیزه‌سازی اقتصاد دولت‌های منطقه از جمله مصر و عربستان، دفاع از مزایای اقتصاد بازار و جوامع آزاد، کمک به شرکای آمریکا برای رسیدن به منطقه‌ای باثبات و مرفه از جمله با یک شورای همکاری خلیج فارس قوی و یکپارچه، شراکت بلندمدت با عراق، فیصله دادن به جنگ داخلی سوریه و محروم کردن ایران از همه راه‌های منتهی به کسب سلاح هسته‌ای و خنثی کردن نفوذ ایران و کمک به تسهیل یک توافق صلح جامع میان رژیم صهیونیستی و فلسطینی اشاره شده است (Ibid.).*



در مجموع نگاهی که آمریکا در این سند به منطقه دارد، بیشتر سلبی است تا ایجابی، به عبارت دیگر به جای تأکید بر مباحثی مانند ایجاد دموکراسی، ملت‌سازی و...، بیشتر بر دفع تهدیدهایی که متوجه ایالات متحده می‌شود تمرکز شده است. از این جهت رویکرد آمریکا نسبت به غرب آسیا، یک رویکرد تهدید محور است. در کنار تهدیدهای موجود، آمریکا همکاری اقتصادی و سیاسی با شرکا و متحدان خود را در این منطقه مورد نظر قرار داده است. در این سند برای تغییر نظام سیاسی کشورهای منطقه، مطابق نظر آمریکا، بحث اصلاحات گام‌به‌گام مطرح شده است. مانند گذشته اتهام تلاش ایران برای دستیابی به سلاح کشتار جمعی را طرح و محاسبات خود را بر مبنای آن انجام داده است. برخلاف رفتار اخیر دولت ترامپ در به رسمیت شناختن قدس اشغالی به عنوان پایتخت رژیم صهیونیستی، در سند استراتژی امنیت ملی، طرح صلح جامع بین رژیم صهیونیستی و فلسطینیان مطرح شده است که نوعی تناقض در عمل و برنامه‌های دولت ترامپ محسوب می‌شود. در مورد کشورهای منطقه، سند استراتژی امنیت ملی آمریکا، بحث حمایت از مصر و عربستان برای مدرن‌سازی اقتصادهایشان را مطرح کرده است. در بعد سیاسی نیز با توسل به ایران‌هراسی، آمریکا تلاش می‌کند تا کشورهای منطقه را از ایران دور و به خود نزدیک کند (tabyincenter.ir/23556).

گفتار دوم - تأثیر الزامات کلان بر تغییر جایگاه غرب آسیا در استراتژی امنیت ملی آمریکا

برای کشوری مانند آمریکا به عنوان یک بازیگر هژمون، تغییر راهبرد در حوزه سیاست خارجی و بین‌الملل تابع عوامل بسیاری است؛ مخصوصاً با توجه به اینکه منطقه غرب آسیا سال‌ها یکی از مهم‌ترین مناطق مورد توجه آمریکا بوده است، پس برای تغییر راهبرد در این منطقه باید دلایل و انگیزه‌های قابل قبول وجود داشته باشد. به اعتقاد برخی از تحلیلگران از جمله استفان والت، تصمیم‌های نسنجیده جورج دبلیو بوش و دیک چنی برای تغییر نقشه غرب آسیا، باعث شد نقش نظامی آمریکا در غرب آسیا پس از حادثه یازده سپتامبر بیشتر شود. همین عوامل باعث شد تا باراک اوباما در سال ۲۰۰۸ با وعده «تغییر» که در سیاست غرب آسیایی آمریکا به معنای کاهش مداخلات مستقیم نظامی و خروج نیروهای آمریکایی از منطقه بود بتواند پیروز انتخابات شود. هرچند ارزیابی از میزان موفقیت سیاست خارجی آمریکا در یک دهه اخیر محل بحث‌های متفاوتی بوده است اما نکته‌ای که می‌توان آن را مخرج مشترک این تحلیل‌ها دانست این است که از دوران اوباما راهبرد غرب آسیایی آمریکا به صورت جدی تغییر کرده است و دونالد ترامپ هم در چارچوب سیاست «اول آمریکا» به دنبال کاهش تعهدهای نظامی هزینه‌زا برای ایالات متحده است. در این بخش برخی از محرک‌های راهبردی مؤثر بر تغییر راهبرد غرب آسیایی آمریکا مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. اولویت یافتن اقتصاد در سیاست خارجی

بحران مالی سال ۲۰۰۸ در آمریکا تعداد بسیاری را متقاعد ساخت که این کشور دیگر منابع لازم را برای تداوم نقش امپریالیستی خود ندارد و از طرف دیگر، وقوع بیداری اسلامی و پیامدهای آن وضعیت موجود در غرب آسیا را بیش از پیش دچار تلاطم ساخت. برای مثال، اگر واکنش آمریکا به تحولات و قیام‌های عربی را با سیاست خارجی این کشور بعد از جنگ جهانی دوم مقایسه کنیم، بی‌گمان به محدودیت‌های واشنگتن در سیاست خارجی به دلیل بحران مالی و همچنین عدم تمایل این کشور به ادامه سیاست‌های سابق خود در غرب آسیا پی می‌بریم. آمریکا در سال ۱۹۴۸ که طرح مارشال را برای بازسازی اقتصاد اروپا به اجرا درآورد، ۱۳ میلیارد دلار مستقیم به اروپائیان بخشید. اما حداکثر کاری که در سال ۲۰۱۱ از دست آمریکا بر آمد تا برای دولت جدید مصر به عمل آورد، پیشنهاد یک میلیارد دلار ضمانت وام (نه خود وام) به علاوه یک میلیارد دلار بخشودگی بدهی‌ها بود (Walt, 2011: 14).

این اولویت در استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۰ چنین تأکید دارد که «*راهبرد ما با اذعان به این نکته آغاز می‌شود که نیرومندی و نفوذ ما در خارج وابسته به گام‌هایی است که در کشور بر می‌داریم*» (NNS, 2010). در استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۷ هم دولت ترامپ اذعان دارد که «*آمریکا دارای مزیت‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی و تکنولوژیکی بی‌نظیری است. برای حفظ این مزیت‌ها و ساختن قدرتمان و شکوفا کردن استعداد‌های مردم آمریکا، اولین مسئولیت اساسی ما این است که از مردم آمریکا، میهنمان، و شیوه زندگی آمریکایی حفاظت کنیم*» (Ibid., 2017).

در این چارچوب، اولویت سال‌های اخیر دولت آمریکا تمرکز هرچه بیشتر بر مسائل داخلی و تلاش برای بازسازی اقتصادی و پرهیز از تحمیل هزینه‌های جدید به اقتصاد بحران‌زده این کشور بوده است. این امر به طور طبیعی موجب ایجاد تحولات جدیدی در سیاست خارجی این کشور از جمله تأکید بیشتر بر چندجانبه‌گرایی در سطح جهانی در دوران اوباما، اتخاذ سیاست تمرکز بر شرق آسیا و عدم تمایل به حضور مستقیم در همه مناطق مهم و استراتژیک جهانی شده است. کولین دوئک^۱ بر این باور است که با وجود برخی تهدیدهای امنیتی در غرب آسیا از جمله داعش، بهترین راهکار برای آمریکا تجهیز، ترغیب و تفویض قدرت برای مقابله با سازمان‌های تروریستی است. این دسته از تحلیلگران اذعان می‌کنند که آمریکا دیگر نباید نیرو به منطقه اعزام کند و تمرکز بر آموزش متحدان منطقه، بهترین سیاست برای مدیریت این منطقه پرآشوب است. آنها باور دارند که هزینه انسانی مداخله در غرب آسیا قابل توجه و همراه با هزینه‌ها و تلفات سنگین خواهد بود. از طرف دیگر، به نظر آنها مداخله در غرب آسیا، نتایج راهبردی طولانی‌مدت برای این کشور به ارمغان نخواهد آورد (Dueck, 2011).

1. Colin Dueck



مشکل دیگری که آنها برای توجیه عدم حضور مستقیم در غرب آسیا بیان می‌کنند، افزایش خطر به اصطلاح «سواری مجانی» به دیگران است. از نظر برخی محافل سیاسی در آمریکا، متحدان منطقه‌ای این کشور به دلایلی از جمله بی‌کفایتی سیاسی و نظامی، ارزش سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت را ندارند. علاوه بر این، حضور نظامی آمریکا در منطقه موجب تخریب چهره آمریکا و افزایش تفکر ضدآمریکایی خواهد شد. پیشنهاد آنها در این ارتباط، جلوگیری از حضور همیشگی در منطقه است (Byman and Bjerg, 2016).

براساس آخرین گزارش «دفتر بودجه کنگره آمریکا»^۱ که در فوریه ۲۰۱۷ منتشر شد، جنگ‌های آمریکا در عراق و افغانستان برای این کشور مبلغ ۲/۴ تریلیون دلار هزینه داشته است. طبق گزارش دیگری که مؤسسه واتسون منتشر کرد، مجموعه مبالغی که آمریکا در عراق، افغانستان، پاکستان و سوریه تا اگوست ۲۰۱۶ هزینه کرده، ۳/۶ تریلیون دلار است. با اضافه کردن هزینه‌های جانبی از جمله هزینه‌های انجام شده برای کهنه سربازان و موارد دیگر، آمریکا در طول ۱۵ سال اخیر مبلغ ۴/۷۹ تریلیون دلار برای جنگ‌های غرب آسیا به صورت مستقیم و غیرمستقیم هزینه کرده است (Crawford, 2016).

۲. کاهش اهمیت انرژی غرب آسیا

گرچه در گذشته نفت منطقه غرب آسیا سهم بسزایی از صادرات به آمریکا را به خود اختصاص می‌داد، اما در حال حاضر تنها ۱۳ درصد از نفت مورد نیاز ایالات متحده از این منطقه (عمدتاً عربستان سعودی با صادرات نزدیک به یک میلیون بشکه در روز) تأمین می‌شود. همچنین به گفته مقام‌های آمریکایی در آینده نزدیک، غرب آسیا نقش کمتری در بخش انرژی آمریکا و حتی اروپا ایفا خواهد کرد. همچنین، اعضای هر دو حزب دمکرات و جمهوری‌خواه متعهد شده‌اند که برای استقلال کشورشان در بخش انرژی تلاش کنند. دولت اوباما نیز در همین راستا در مارس ۲۰۱۲، اقدام‌های سیاستی مؤثری به منظور کاهش اتکای آمریکا به انرژی غرب آسیا اجرا کرد. پیشرفت‌های فناورانه نیز (که حاصل سرمایه‌گذاری انبوه دولت فدرال و دول‌های محلی بود) این کشور را قادر ساخته است تا به سمت تولید انرژی از طریق «نفت سخت» (یا نفت شیل^۲) و سوخت‌های تجدیدپذیر حرکت کند. در مجموع، افزایش عرضه جهانی و سرعت تولید نفت در آمریکا و متحدان پایدار مانند کانادا از جمله عوامل کاهش وابستگی این کشور به غرب آسیا محسوب می‌شوند (Verrastro, 2012).

در سند امنیتی منتشر شده با عنوان «روندهای جهانی ۲۰۳۰: جهان‌های جایگزین» ضمن تأیید این موضوع، به خودکفایی آمریکا در حوزه انرژی تا سال ۲۰۳۰ با استفاده از فناوری‌های نوین اذعان

1. Congressional Budget Office (CBO)

۲. نفت و گاز شیل به ذخایر هیدروکربوری طبیعی گفته می‌شود که در تشکیلات زمین‌شناسی شیل به دام افتاده است. شیل‌ها، سنگ صخره‌ها و رسوبی‌های ریزدانه هستند که از به هم فشردگی گل‌ولای و ذرات معدنی تشکیل شده‌اند و می‌توانند منبع غنی از نفت و گاز طبیعی باشند.

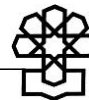
شده است. به باور کارشناسان شورای اطلاعات ملی آمریکا، عدم نیازمندی این کشور به واردات نفت، به سقوط قیمت نفت در سطح جهان منجر شده و این امر به نوبه خود باعث از دست رفتن توانایی اوپک در تعیین قیمت نفت خام می‌شود. در نتیجه کاهش قیمت نفت خام، اقتصاد کشورهای متکی به صادرات نفت متحمل آسیب فراوانی خواهد شد (Global Trends, 2030, 2012: 36). در این راستا ایالات متحده برخلاف گذشته، به دلیل عدم وابستگی عمیق به نفت این منطقه، نیازی نخواهد داشت که به طور کامل خود را درگیر مسائل و بحران‌های این منطقه کند و این مسئله می‌تواند تغییر کامل نگرش در خصوص چگونگی کارکرد سیستم جهانی به حساب آید (Friedman, 2012). البته، این کاهش وابستگی به معنای خروج کامل آمریکا از این منطقه و واگذاری آن به رقبای جهانی و منطقه‌ای نخواهد بود^۱ (پورا احمدی، ۱۳۹۳: ۱۲۱).

در این راستا اوباما در استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۵ عنوان می‌کند: «آمریکا اکنون بزرگ‌ترین تولیدکننده نفت و گاز طبیعی جهان است. وابستگی ما به نفت خارجی در بیست سال گذشته به پایین‌ترین حد خود رسیده است و باز هم در حال کاهش است و ما در حال تکیه به یک اقتصاد انرژی پاک جدید هستیم» (NNS, 2015). همچنین ترامپ عنوان می‌کند «آمریکا برای اولین بار در تاریخ خود، به کشور برتر در انرژی (نقش محوری آمریکا در نظام جهانی انرژی به عنوان تولیدکننده، مصرف‌کننده و نوآور) تبدیل خواهد شد، دسترسی به منابع داخلی انرژی پاک، مقرون به صرفه و قابل اتکا بنیانی برای آمریکای سعادت‌مند، قدرتمند و ایمن در دهه‌های آینده خواهد بود» (Ibid., 2017).

۳. پیچیدگی تحولات غرب آسیا: ضرورت عدم حضور مستقیم

بررسی وضعیت غرب آسیا نشان می‌دهد که تداوم رویه گذشته آمریکا در غرب آسیا، مشکلات این کشور را تشدید خواهد کرد. این را هم می‌توان ناشی از تجربه بلند عدم درک درست از تحولات عمیقی دانست که بستر راهبردی غرب آسیا را تغییر داده و هم می‌توان آن را ناشی از پیچیدگی زیاد منطقه‌ای دانست که علاوه بر گسل‌های تاریخی، با شکاف‌های تودرتوی متعدد و بازیگران بی‌شماری مواجه است. غرب آسیا در حال تحول است و به نظر می‌رسد که سیاست‌های قدیمی آمریکا دیگر از کارایی لازم برخوردار نیستند. کاهش اهمیت انرژی غرب آسیا نیز باعث شده است تا ارزیابی‌های جدید

۱. به عبارت دیگر، این وضعیت دامنه عمل آمریکا در برابر به‌خصوص رقبای جهانی‌اش را به طور بالقوه افزایش خواهد داد. اگر در گذشته آمریکا به دلیل نیاز مجبور بود به هر قیمت امنیت و ثبات را برای صادرات انرژی از این منطقه حفظ کند و دیگر بازیگران جهانی نیز از قبل آن به منافع خود می‌رسیدند، اکنون آمریکا دیگر دلیلی برای ادامه این وضعیت نمی‌بیند و قطعاً سعی در گرفتن امتیاز از دیگر دولت‌ها به‌ویژه چین و ژاپن و اتحادیه اروپا خواهد کرد. به سخن دیگر، می‌توان گفت در اثر این تحول مهم و بی‌نیاز شدن آمریکا از واردات نفت از منطقه، غرب آسیا برای آمریکا از نیاز استراتژیک به ابزار استراتژیک تبدیل خواهد شد.



از مداخله مستقیم در این منطقه پیچیده، نتایج متفاوتی در مقایسه با گذشته داشته باشد. از طرف دیگر، در حال حاضر روابط آمریکا با متحدان سنتی خود در منطقه دچار چالش‌های جدی شده است. از جمله، ترکیه در دوران ریاست‌جمهوری رجب طیب اردوغان به سمت اقتدارگرایی رفته و سیاست‌های آن در مورد مبارزه با داعش و حل معضل سوریه، با اولویت‌های آمریکا هم‌خوان نیست (Walt, 2016). این چالش‌ها باعث شده است تا آینده تحولات منطقه، نامعلوم و در نتیجه تشدید نااطمینانی، تداوم راهبرد حضور مستقیم و دخالت نظامی، بسیار دشوار و پرهزینه‌تر از گذشته شود.

۴. چرخش به شرق آسیا

ایالات متحده آمریکا در قرن ۲۱ سیاست خارجی خود را بر یک استراتژی کلان پایه‌ریزی کرده است که از آن به نام چرخش به آسیا^۱ یاد می‌کند. منظور از آسیا در این سیاست همان منطقه شرق و جنوب آسیاست که ایالات متحده ترجیح می‌دهد این منطقه را بخشی از منطقه‌ای بزرگ‌تر به نام آسیا - اقیانوس آرام بداند که ایالات متحده نیز جزئی از آن است. این سیاست، در واقع بخشی از استراتژی بزرگ^۲ مطرح شده توسط اوباما است. استراتژی چرخش به آسیا که برای نخستین بار در سند راهبردی «تداوم رهبری جهانی آمریکا؛ اولویت‌های دفاعی در قرن ۲۱» در سال ۲۰۱۲ عنوان شد، منطقه شرق و جنوب شرق آسیا را در برمی‌گیرد. در این سند تصریح شده است که «منافع اقتصادی و امنیتی ایالات متحده در قرن جدید به منطقه‌ای گسترده از پاسفیک غربی گرفته تا آسیای شرقی و جنوبی گره خورده است». از این رو، آمریکا با حفظ رهبری جهانی باید به موازنه جدید نیروها با در نظر گرفتن اهمیت منطقه آسیا پاسفیک همت گمارد. وزیر دفاع وقت آمریکا لئون پانتا نیز با سخنرانی در سنگاپور چنین گفت: «ما تصمیم گرفته‌ایم که این منطقه در اولویت ما باشد» و از این طریق چنین تغییری را تأیید کرد (یزدان‌پناه و جانفشان، ۱۳۹۶: ۲۶۰).

این سند همچنین ابعاد در هم تنیده سیاسی، اقتصادی و نظامی دارد که هر بعد تقویت‌کننده ابعاد دیگری است. بعد سیاسی استراتژی چرخش به آسیا به منظور مقابله با قدرت‌یابی چین پیگیری خواهد شد. در بعد اقتصادی آمریکا در تلاش برای متصل کردن دو طرف اقیانوس آرام به یکدیگر با استفاده از شکل‌دهی به یک پیمان اقتصادی فراقاره‌ای به نام (TPP) است که می‌تواند مبادلات اقتصادی آمریکا در دو سمت پاسفیک را در یک قالب منطقه‌ای قرار دهد. در بعد نظامی نیز از نظر مقام‌های آمریکایی افزایش قدرت چین در دو حوزه اقتصادی و نظامی، حضور گسترده نظامی آمریکا برای حفظ و صیانت از این منافع را ضروری می‌سازد.

در یک سطح وسیع‌تر، تغییر رویکرد قاره‌ای آمریکا از منطقه غرب آسیا به پاسفیک، متأثر از

1. Pivot to Asia
2. Grand Strategy

چندین عامل به هم مرتبط بوده است. اولین عامل به تحول کیفی و تعدیل کمی در وضعیت نظامی جهان به‌ویژه ایالات متحده برمی‌گردد. دومین عامل مهم به لزوم تشکیل یک اتحاد و ائتلاف چندجانبه نظامی امنیتی جدید به منظور کنترل و مهار چین و هم‌پیمانانش (روسیه و کره شمالی) مربوط می‌شود. در واقع، به نوعی یک کمر بند امنیتی در اطراف چین کشیده خواهد شد تا قدرت اقتصادی و نظامی این کشور را مهار کند. سومین عامل تغییر، مربوط به شکست راهبردهای مداخله‌جویانه واشنگتن در منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا است (همان: ۲۶۱).

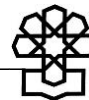
در این راستا دونالد ترامپ در راهبرد امنیت ملی ۲۰۱۷ چین را به عنوان تهدید و یک قدرت تجدیدنظرطلب عنوان کرده است «برای دهه‌ها، سیاست ایالات متحده ریشه در این باور داشت که حمایت از قدرت گرفتن چین و ادغام آن در نظم پسا-جنگ چین را لیبرالیزه (آزاد) خواهد کرد. برخلاف انتظار ما، چین قدرت خود را به هزینه حاکمیت و استقلال دیگران توسعه داد و در حال ساخت تواناترین ارتش با تأمین مالی خوب در جهان پس از ما (آمریکا) است. چین در تلاش برای جایگزین کردن ایالات متحده در منطقه هند و اقیانوس آرام، با بسط دسترسی مدل اقتصاد دولتی خود و تنظیم مجدد منطقه به نفع خود است» (NSS, 2017).

ترامپ در این راهبرد اذعان دارد که «رقابتی ژئوپلیتیک بین نسخه‌های آزاد و سرکوبگر نظم جهانی در منطقه هند- اقیانوس آرام در حال انجام است. منافع ایالات متحده در وجود حوزه هند - اقیانوس آرامی آزاد و باز به اولین روزهای بنیان‌گذاری جمهوری مان باز می‌گردد. اگرچه ایالات متحده به دنبال همکاری با چین است، اما چین با استفاده از مشوق‌ها و تنبیهات، عملیات نفوذ و تهدیدهای نظامی ضمنی تلاش دارد تا دیگران را ترغیب کند تا به برنامه‌های سیاسی و امنیتی آن گردن نهند. سرمایه‌گذاری‌های چین بر زیرساخت‌ها و استراتژی‌های تجاری آن جاه‌طلبی‌های ژئوپلیتیک این کشور را تقویت می‌کند. تلاش‌های این کشور برای ساخت و میلیتاریزه کردن پایگاه‌های دریایی در دریای جنوب چین، جریان تجارت آزاد را به مخاطره انداخته، حاکمیت سایر کشورها را تهدید کرده و ثبات منطقه‌ای را تضعیف می‌کند. چین برنامه مدرن‌سازی نظامی پرسرعتی را آغاز کرده که هدف آن کاهش دسترسی ایالات متحده به منطقه و باز کردن بیشتر دست چین در این ناحیه است» (Ibid.).

در این چارچوب ایالات متحده جدی‌ترین و فوری‌ترین تهدید خود را چین می‌داند. به‌زعم برخی کارشناسان سیاست خارجی آمریکا از جمله دنیل بایمن^۱ و سارا مولر^۲ (۲۰۱۶)، تعارض منافع چین در منطقه با اهداف آمریکا کاملاً جدی است. آنچه که تهدید چین را برای آمریکا جدی‌تر می‌کند، تلاش

1. Daniel Byman

2. Sara Bjerg Moller



این کشور در جهت هژمون شدن در آسیاست. با توجه به سرمایه‌گذاری‌های کلان چین در غرب آسیا، گردش مالی سنگین این کشور در منطقه علاوه بر دسترسی بیشتر، نفوذ گسترده‌تر نیز به دنبال داشته است. در راستای راهبرد «موازنه از راه دور»، هدف اصلی آمریکا مهار چین در مرزهای خود است (Cordesman, 2016:15).

از طرف دیگر، دولت‌های غرب آسیا می‌دانند در دو دهه آینده، نیاز آمریکا به نفت کاهش خواهد یافت و چین، بزرگ‌ترین واردکننده نفت از غرب آسیا خواهد بود. همین امر باعث شد تا کشورهای منطقه به چین نزدیک‌تر شوند و حتی «مرسی» - رئیس‌جمهور سابق مصر - در سپتامبر ۲۰۱۲ و «ملک سلمان» - پادشاه عربستان - در مارس ۲۰۱۷ برای اولین بار به چین سفر کند. براساس گزارش رویترز، در سفر پادشاه عربستان به چین، ۳۵ سند همکاری به ارزش ۶۵ میلیارد دلار از جمله یادداشت تفاهم در بخش‌های تولیدی، انرژی، صنعتی، انتقال فناوری و سرمایه‌گذاری به امضا رسیده است (Reuters, 2017).

علاوه بر بحث انرژی، چین به عنوان بازیگری محسوب می‌شود که سایر منافع راهبردی آمریکا را تهدید می‌کند. فروش تسلیحات چین به غرب آسیا به شدت رو به افزایش است و این کشور بعد از آمریکا و روسیه در جایگاه سوم قرار دارد. دامنه نفوذ تسلیحاتی چین به قاره آفریقا هم گسترش پیدا کرده و این کشور قراردادهای جدید تسلیحاتی سنگینی با کشورهایی از جمله الجزیره و مراکش امضا کرده است (Byman and Bjerg, 2016).

در کتاب «استراتژی امنیت ملی در قرن ۲۱»^۱ که در سال ۱۹۹۳ تدوین شد بر این امر نیز تأکید شده است که تا ۲۵ سال آینده کشورهای بزرگ از جمله روسیه و چین ممکن است درصدد باشند با زور یا تهدید به استفاده از توان رزمی یا به شیوه وابسته کردن کشورها به لحاظ تسلیحات، نفوذ منطقه‌ای خود را گسترش دهند (دهمشگی و همکاران، ۱۳۸۳: ۲۱۲).

به اعتقاد تحلیل‌گران برجسته‌ای از جمله استفان والت و جان مرشایمر، علت عدم تمایل آمریکایی‌ها به استراتژی بزرگ،^۲ ناکارآمدی آن در ربع قرن گذشته بوده است. دلایل مختلفی برای ناکارآمدی استراتژی بزرگ در نقاط مختلف دنیا برشمرده شده است؛ از گسترش زرادخانه‌های هسته‌ای در هند، پاکستان و کره شمالی تا ضمیمه شدن کریمه به روسیه و ظهور داعش، مثال‌هایی از ناکامی استراتژی بزرگ آمریکا هستند. از نظر آنها، شکست‌های مذکور نتیجه طبیعی راهبرد نادرست برتری لیبرالی آمریکاست که سالیان طولانی توسط دمکرات‌ها و جمهوری‌خواهان دنبال شده است. بر این اساس، این کشور تلاش کرده است تا با استفاده از قدرت خود علاوه بر حل همه مشکلات جهان، نظم

1. A National Security Strategy for a New Century

۲. در آمریکا، استراتژی بزرگ (Grand Strategy) به طیف‌های وسیعی از اقدام‌های راهبردی در حوزه سیاست خارجی اشاره دارد که در یک مورد خاص، اتخاذ می‌شود. در میان افکار عمومی، استراتژی بزرگ کنایه از دخالت مستقیم در تحولات سایر کشورهاست.

جهانی مبتنی بر نهادهای بین‌المللی، حاکمیت دولت‌ها، بازار آزاد و احترام به حقوق بشر را ایجاد کند. در مقابل، راهبرد «موازنه از راه دور» بر این فرض استوار است که آمریکا باید به جای دنبال کردن اهداف جاه‌طلبانه برای بازسازی سایر جوامع، تمرکز خود را معطوف به حفظ تسلط بر نیمکره غربی و مقابله با کشورهای کند که به دنبال هژمون شدن در اروپا، شرق آسیا و غرب آسیا هستند (Schwartz and Layne, 2002).

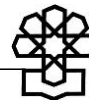
به عبارت دیگر، آمریکا به جای تلاش برای سیاستگذاری برای کل جهان، باید ضمن تمرکز بر مسائل داخلی خود، کشورهای دیگر را وارد مدیریت تحولات منطقه‌ای کرده و تنها در صورت لزوم به طور مستقیم مداخله کند (Posen, 2013: 2). به عبارت دیگر، هدف اصلی راهبرد موازنه از راه دور، حفظ قدرت آمریکا و تسلط آن بر جهان با روش‌هایی کم‌هزینه‌تر از گذشته است (Walt and Mearsheimer, 2016: 71).

راهبرد موازنه از راه دور تأکید دارد، اگرچه صلح، امری مطلوب است اما آمریکا نمی‌تواند به تنهایی آن را ایجاد کند. از این رو، اگرچه آمریکا از منازعه در هیچ نقطه‌ای از جهان استقبال نمی‌کند، اما در عین حال نمی‌تواند با استفاده از ابزارهای اقتصادی و دیپلماتیک خود مانع جنگ شود. طبق این راهبرد، آمریکا باید تنها در اموری مداخله کند که برای منافع این کشور ضروری است (Deni, 2014: 69). بنابراین، آمریکا موقعیت نظامی خود را با توجه به توزیع قدرت در این سه منطقه مذکور تنظیم می‌کند. اگر هژمون بالقوه‌ای در اروپا، شرق آسیا و غرب آسیا وجود نداشته باشد، دلیلی برای اعزام نیروهای زمینی و هوایی به آنجا وجود ندارد و طبعاً نیازی به گسترش توان نظامی نیست. اگرچه آمریکا می‌تواند در صورت به وجود آمدن خطر شکست در جنگ‌های منطقه‌ای، از متحدانش حمایت کند اما در عین حال باید از افزایش بی‌رویه اعزام نیرو به این مناطق اجتناب کند. آمریکا می‌تواند پایگاه‌های کوچک نظامی، امکانات جمع‌آوری اطلاعات و تجهیزات مورد نیاز را در مناطق مختلف مستقر کند، اما مسئولیت امور به خود قدرت‌های منطقه‌ای واگذار می‌شود. تنها در صورتی که قدرت‌های منطقه‌ای (متحد آمریکا) فاقد توان لازم برای مهار آن هژمون بالقوه باشند، آمریکا با اعزام میزان کافی از نیرو به آن مناطق، به حفظ توازن به نفع آنها اقدام خواهد کرد (Layne, 2007).

با توجه به ملاحظات فوق‌الذکر کریستوفر لاین معتقد است آمریکا باید استراتژی نوین خود را بر اساس واقعیت‌های جدید بین‌المللی تدوین کند. این استراتژی باید موارد زیر را دربرگیرد:

۱. کاهش حضور نظامی آمریکا در خارج از این کشور: در واقع به دلیل محدودیت‌های اقتصادی و مالی، آمریکا باید اولویت‌های استراتژیکی خود را تعریف کند که براساس آن مشخص شود در چه کشورهایی باید حضور این کشور پایان یابد و یا کاهش داده شود.

۲. ارائه تعریف مشخص از اولویت‌های استراتژیک: مزیت‌های رقابتی و استراتژیک آمریکا همچنان به دلیل قدرت هوایی و دریایی این کشور است و فرستادن نیروی زمینی برای جنگ در حوزه اوراسیا مزیت این



کشور قلمداد نمی‌شود.

۳. تأکید بر مسئولیت مهم حفظ امنیت در اروپا، شرق و غرب آسیا با بازیگران منطقه‌ای: استراتژی موازنه از راه دور در واقع، انتقال مسئولیت و نه تقسیم آن با کشورهای دیگر است؛ به نحوی که کشورهای دیگر بیش از ایالات متحده برای امنیت خود تلاش کنند.
۴. کاهش چشمگیر نیروی نظامی آمریکا: این کشور می‌تواند با کاهش نیروی نظامی خود در غرب آسیا حملات گروه‌های تروریستی علیه نیروهای خود را کاهش دهد و برای حفاظت از هم‌پیمانان منطقه‌ای‌اش بر قدرت دریایی و هوایی خود تکیه کند (Layne, 2012).

گفتار سوم - پیامدها برای امنیت ملی ایران

در چهار دهه گذشته مخالفت جمهوری اسلامی ایران با قالب‌های رسالت‌گرایی، هژمونیک‌گرایی و قوم‌مداری آمریکا به تبدیل شدن منطقه غرب آسیا و به صورت خاص ایران به عنوان مرکز مقاومت در برابر اهداف سیاسی، راهبردی و امنیتی آمریکا منجر شده است. با ظهور گفتمان ستیزش و مقابله‌گرایی آمریکا در مقابل ایران، ایالات متحده از ابزارهای محدودکننده و همچنین ادبیات منازعه‌آمیز استفاده کرده و آن را زیربنای روابط منطقه‌ای و بین‌المللی خود با ایران قرار داده است. با توجه به الزامات جدید استراتژی امنیت ملی دولت‌های باراک اوباما و دونالد ترامپ، ایالات متحده برای حضور گسترده‌تر در شرق آسیا و مدیریت تحولات و چالش‌های جاری و آتی منطقه غرب آسیا تلاش دارد از استراتژی موازنه‌سازی از راه دور استفاده کند. این استراتژی پیامدهایی از قبیل تغییر الگوی مداخله نظامی، افزایش نقش متحدان منطقه‌ای آمریکا در منطقه، تقویت دامنه جنگ‌های نیابتی، ایجاد اتحاد میان کشورهای عربی با رژیم صهیونیستی و تقویت گروه‌های معارض ایرانی در مرزهای جمهوری اسلامی ایران را به دنبال داشته است که در ادامه به بررسی تأثیر هر یک از این پیامدها بر امنیت ملی ایران می‌پردازیم.

۱. تغییر الگوی مداخله نظامی آمریکا در منطقه غرب آسیا

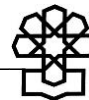
یکی از نکاتی که در اسناد امنیت ملی سال ۲۰۱۰ و ۲۰۱۵ در دوران اوباما و حتی پس از روی کار آمدن دونالد ترامپ در سال ۲۰۱۶ مورد تأکید قرار گرفته است، مقابله با خشونت‌ها و چالش‌های منطقه‌ای با تکیه بر متحدان منطقه‌ای و بین‌المللی است. اولین مثال برای تغییر روش مداخله در تحولات منطقه غرب آسیا، لیبی است. ایالات متحده در بحران لیبی توانمندی هوایی متحدانش (در غرب آسیا) را تقویت کرد یا امکانی فراهم آورد که نیروهای نظامی قطر و امارات بتوانند مخالفان لیبیایی را به عنوان نیروی زمینی مکمل حملات هوایی آموزش دهند (Krieg, 2016). نگاهی به

سیاست ایالات متحده در قبال تحولات سوریه نیز تغییر رویکرد این کشور و عدم تمایل سیاستگذاران آمریکایی برای درگیری کامل مستقیم در مسائل این منطقه را نمایش می‌دهد. اوباما پس از آغاز جنگ داخلی سوریه، در کنفرانس خبری در استکهلم که در بیستم آگوست ۲۰۱۲ برگزار شد، خط قرمزی « برای بشار اسد تعیین کرد که طبق آن، در صورت استفاده دولت سوریه از سلاح شیمیایی، با حمله نظامی آمریکا مواجه خواهد شد (Kessler, 2013). خبرگزاری‌های غربی و مقام‌های صهیونیستی در ۲۱ آگوست ۲۰۱۳ اخباری را مبنی بر استفاده از «گاز سارین» توسط دولت سوریه منتشر کردند. اگرچه این خبر هیچ‌گاه مورد تأیید دولت سوریه قرار نگرفت، اما رسانه‌ها و محافل سیاسی غرب فشار زیادی بر دولت اوباما وارد کردند و خواستار عملی کردن وعده او شدند (Warrick, 2013). به‌رغم تهدیدهای صریحی که اوباما بارها در سال‌های ۲۰۱۲ و ۲۰۱۳ تکرار کرده بود، غیر از چند موضع‌گیری دیپلماتیک اقدام دیگری انجام نداد (Northam, 2016).

در دولت ترامپ نیز برخلاف تصویرهایی که تحلیلگران درباره اتخاذ راهبرد جدی‌تر او در قبال سوریه داشتند، شواهد نشان داد که دولت او با توجه به گرایش منفی افکار عمومی آمریکا نسبت به اعزام نیرو به منطقه، تصمیم به پرهیز از ورود مستقیم به تحولات و استفاده از جنگ نیابتی از طریق یگان‌های مدافع خلق گرفت (Rough, 2017).

جنگ یمن نیز همچون جنگ داخلی سوریه، گویای عدم تمایل ایالات متحده برای مداخله مستقیم در مسائل غرب آسیاست. اوباما در دوران تصدی دولت خود به صراحت اعلام کرده بود که تمایلی به درگیری در جنگ‌های غرب آسیا ندارد. تنها موضعی که دولت اوباما در قبال جنگ یمن اتخاذ کرد، حمایت سیاسی از حمله نظامی عربستان بود. حتی حمایت سیاسی ایالات متحده هم در برخی مقاطع کم‌رنگ‌تر شد و مقام‌های سیاسی آمریکا اظهار کردند که قصد تجدیدنظر در حمایت‌شان را دارند (Northam, 2016).

شرایط مذکور در زمان ترامپ هم تغییر چندانی نکرد و حتی کنگره آمریکا در سیزدهم نوامبر ۲۰۱۷ قطعنامه‌ای را تصویب کرد که به صراحت حمایت نظامی دولت آمریکا از عربستان در جنگ یمن را غیرمجاز دانست و در آن از دولت خواسته شد راه‌حلی سیاسی برای آن بیابد. براساس قطعنامه مذکور، ایالات متحده مجاز نیست در جنگ‌هایی که ماهیت مبارزه با تروریسم ندارند (مانند القاعده و داعش)، حضور یابد. در این قطعنامه تأکید شده است که ایالات متحده مجاز به مبارزه علیه حوثی‌ها نیست (Hellman, 2017). این حضور حداقلی و کنترل شده دو پیامد را بر امنیت ملی ایران بر جای می‌گذارد یکی کم‌رنگ شدن احتمال حمله نظامی مستقیم آمریکا به ایران برخلاف دوران بوش پسر و پیامد دوم افزایش نقش متحدان منطقه‌ای آمریکا در معادلات منطقه غرب آسیا و به تبع آن شکل‌گیری یک جبهه منطقه‌ای علیه ایران به محوریت عربستان و سایر متحدان منطقه‌ای این کشور به همراهی رژیم صهیونیستی.



۲. افزایش تنش بین ایران و کشورهای همسوار آمریکا در منطقه

تأکید اوباما و پس از وی ترامپ بر تقویت اتحادهای قدیمی در منطقه غرب آسیا برای مقابله با چالش‌های عصر جدید به‌ویژه چالش ایران، آمریکا را به این سمت سوق داده است که به دنبال پر کردن خلأ به‌وجود آمده ناشی از حضور غیرمستقیم خود در منطقه، به‌وسیله کشورهای متحد غرب آسیا باشد. آمریکا برای پر کردن این خلأ علاوه بر فروش گسترده تسلیحات نظامی به کشورهای متحدش در منطقه آنها را تشویق به ایجاد سازمان‌ها و پیمان‌های مشترک نظامی برای دفاع از امنیت و ثبات منطقه در مقابل ایران کرده است. در این چارچوب ایده تشکیل ارتش عربی را در مارس ۲۰۱۸ دونالد ترامپ مطرح کرد. ترامپ صریحاً اعلام کرد که آمریکا نظامیان خود را از سوریه خارج خواهد کرد، مگر اینکه کشورهای عربی هزینه حضور نظامیان آمریکایی را در سوریه پرداخت کنند (عمادی، ۱۳۹۷). تشکیل ارتش عربی (ناتوی عربی) از یک‌سو می‌تواند با برهم‌زدن توازن قدرت در منطقه موجبات تنش و حتی رویارویی کشورهای منطقه از قبیل ایران با عربستان و رژیم صهیونیستی را فراهم آورد و از سوی دیگر سبب تقویت دامنه جنگ‌های نیابتی و در نتیجه گسترش بحران به سایر کشورهای منطقه شود.

۳. تداوم بحران در منطقه و گسترده شدن دامنه جنگ‌های نیابتی

برنامه آمریکا برای استفاده از ظرفیت متحدانش در منطقه غرب آسیا سبب شده است که بحران‌ها و جنگ‌های داخلی در کشورهای نظیر یمن، سوریه، عراق و بحرین به عرصه زورآزمایی میان قدرت‌های منطقه‌ای نظیر ایران، ترکیه، عربستان و رژیم صهیونیستی تبدیل شود. در این راستا کشورهای نظیر عربستان و رژیم اشغالگر قدس که در رسیدن به اهداف و مواضع خود در این بحران‌ها به‌ویژه در مورد عراق و سوریه ناکام مانده‌اند درصدد خواهند بود تا به روش‌های مختلف بحران را تداوم بخشند. بدین ترتیب این کشورها از یک‌سو تلاش خواهند کرد که با سرایت بحران به کشورهایی که به نحوی با محور مقاومت در ارتباط هستند زمینه را برای تضعیف ایران و ورود بازیگران منطقه‌ای جدید علیه محور مقاومت را فراهم آورند و از سوی دیگر با شعله‌ور ساختن بحران‌های قومی و فرقه‌ای در کشورهای محور مقاومت نظیر عراق، سوریه و لبنان این کانون‌های بحران را همچنان زنده نگه دارند که این مسئله به معنای صرف هزینه مادی و معنوی بیشتر برای ایران در بلندمدت خواهد بود.

۴. اتحاد میان کشورهای عربی با رژیم صهیونیستی

بخش مهم راهبرد غرب آسیایی ترامپ ایجاد اتحاد میان کشورهای عربی با رژیم صهیونیستی در جهت مقابله با ایران است. نزدیک شدن عربستان و این رژیم روندی مورد حمایت ترامپ است و از این‌رو می‌بایست آن را بخش مهمی از راهبرد ترامپ در غرب آسیا به حساب آورد. در این راستا سفر مایک

پمپئو وزیر خارجه آمریکا در ژانویه ۲۰۱۹ به هشت کشور عربی در چارچوب تسریع روند عادی‌سازی روابط کشورهای عربی و رژیم صهیونیستی بر مبنای طرح معامله قرن و پایان دادن به مسئله توافق اسلو و طرح صلح عربی برای تشکیل کشور مستقل فلسطین به پایتختی بیت‌المقدس دنبال شده است. در این خصوص در راهبرد امنیت ملی ۲۰۱۷ آمریکا آمده است که «برای نسل‌ها مناقشه بین اسرائیل و فلسطینی‌ها به عنوان بزرگ‌ترین عامل مانع صلح و رفاه در منطقه قلمداد شده است. امروز، تهدیدها از جانب سازمان‌های تروریستی جهادی و تهدید از ناحیه ایران باعث شده است تا اسرائیل دیگر به عنوان عامل مشکلات منطقه شناخته نشود. دولت‌ها به صورت فزاینده‌ای منافع مشترکی را با اسرائیل، برای مقابله با تهدیدهای مشترک شناسایی کرده‌اند. ما همچنان به کمک شرکایمان برای دستیابی به منطقه‌ای با ثبات و مرفه که شامل یک شورای همکاری خلیج (فارس) یکپارچه و قدرتمند است، متعهد خواهیم ماند» (NSS, 2017).

۵. تقویت گروه‌های معارض ایرانی در مرزهای جمهوری اسلامی ایران

استراتژی آمریکا برای استفاده از ظرفیت کشورهای منطقه غرب آسیا برای مقابله با بحران‌های منطقه‌ای مطابق با منافع آمریکا، علاوه بر افزایش تنش در بین کشورهای منطقه و تقویت دامنه جنگ‌های نیابتی سبب شده است که این کشورها به فراخور محذورات و مقدرات منطقه‌ای خود از راهکارهای متفاوتی نسبت به آمریکا برای ضربه زدن به کشورهای جبهه مقابل بهره ببرند. یکی از این راهکارها استفاده کشورهای متحد آمریکا در منطقه به رهبری عربستان و رژیم صهیونیستی از گروه‌های معارض و جدایی طلب در مرزهای شرق، غرب و جنوب غرب ایران است. به شکلی که متحدان منطقه‌ای آمریکا در حال پیگیری این سیاست هستند که با متحد کردن آنان و طرح اهداف به ظاهر مشترک از قبیل خودمختاری برای اقوام و فدرالیسم برای ایران - استفاده گروهک‌های تجزیه طلب و تروریستی نظیر جیش العدل، حزب دمکرات کردستان، نهضت عدالت بلوچستان ایران و ... از این شعار - تلاش برای ایجاد تنش قومی در کشور با مطرح کردن اتحاد سایر اقوام در مقابل فارس‌ها، ایجاد اتحاد داخلی در بین این گروهک‌ها برای تقویت قدرت چالش‌گری آنها علیه ایران از قبیل انحلال گروهک تروریستی جیش النصر و ادغام آن در گروهک تروریستی جیش العدل و تلاش گروهک‌های تجزیه طلب در غرب کشور برای اتحاد داخلی مجدد، بخشی از توان سیاسی، اقتصادی و نظامی ایران را معطوف به مرزهای سرزمینی خود کنند.

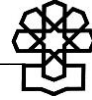


تصمیم‌گیری برای به‌کارگیری نیروهای نظامی در ساختار سیاست خارجی آمریکا غالباً فرایندی پیچیده و دشوار است، چراکه با راهبرد کلان این کشور و دکترین‌های اعلامی از سوی رؤسای جمهور آن ارتباط نزدیکی دارد. در واقع، هر یک از مداخلات نظامی آمریکا را باید در چارچوب راهبرد کلان سیاست خارجی این کشور در آن برهه زمانی خاص مورد مذاقه قرار داد. بررسی دکترین امنیت ملی آمریکا در دوره باراک اوباما و دونالد ترامپ در مناطق مختلف جهان - به‌ویژه در سه منطقه راهبردی (اروپا، شرق آسیا و غرب آسیا) - حاکی از تغییر مشهود در راهبرد دفاعی - امنیتی ایالات متحده است. در یک دهه گذشته عواملی چون هزینه‌های سنگین و بدون نتیجه ناشی از مداخله مستقیم در تحولات غرب آسیا، کاهش اهمیت انرژی غرب آسیا، مهار چین و پیشبرد منافع اقتصادی آمریکا در شرق آسیا و حضور روسیه در مناطق مختلف و تعارض منافع آن با آمریکا (مداخله روسیه در تحولات اوکراین، حضور نظامی در سوریه و ...) تأثیر جدی بر سیاستگذاری واشنگتن در حوزه سیاستگذاری دفاعی - امنیتی داشته است. در این چارچوب آمریکا - به‌ویژه از زمان روی کار آمدن دونالد ترامپ - تلاش می‌کند با استفاده از سیاست «تهدیدزدایی» که یکی از ابزارهای مورد تأکید در راهبرد «موازنه از راه دور» است، به مدیریت مناطق راهبردی جهان از جمله اروپا، شرق آسیا و غرب آسیا بپردازد. این کشور با ایجاد یک تهدید فرضی در هر یک از مناطق مذکور و تلاش برای بسیج کردن هم‌پیمانان خود علیه کشورهایی که از نظر آنها به اصطلاح تهدید به حساب می‌آیند، تلاش می‌کند تا میان بازیگران اصلی هر منطقه، موازنه‌ای در جهت حفظ هژمونی آمریکا ایجاد کند.

این استراتژی در منطقه غرب آسیا پیامدهایی از قبیل تغییر الگوی مداخله نظامی، افزایش نقش متحدان منطقه‌ای آمریکا در منطقه، تقویت دامنه جنگ‌های نیابتی، ایجاد اتحاد میان کشورهای عربی با رژیم صهیونیستی و تقویت گروه‌های معارض ایرانی در مرزهای جمهوری اسلامی ایران را به دنبال داشته است. در این راستا، اقدام‌هایی چون تشکیل اتحاد و ائتلاف‌های منطقه‌ای با همکاری کشورهای که دارای اشتراک منافع با ایران هستند از قبیل قطر، عمان و ...، ترمیم روابط آسیب‌دیده با قدرت‌های منطقه‌ای نظیر عربستان و ترکیه، جلوگیری از هرگونه ائتلافی میان ترکیه و عربستان، جلوگیری از شدت‌گیری منازعات مذهبی و فرقه‌ای در منطقه، کم‌رنگ ساختن وجهه شیعی به عنوان محور مقاومت با ترغیب نیروهای سنی به نقش‌آفرینی بیشتر در مقابل رژیم صهیونیستی، ارتقای همکاری اقتصادی با چین و تسری آن به حوزه‌های فرهنگی و نظامی جهت حفظ و ارتقای قدرت و نفوذ منطقه‌ای و جهانی جمهوری اسلامی ایران اقدام‌ها و الزام‌های مهم و ضروری به نظر می‌رسند.

منابع و مأخذ

۱. پور احمدی، حسین (۱۳۹۳). تغییرات سیاست خارجی آمریکا و تحولات خاورمیانه، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال هفدهم، شماره ۴.
۲. دهمشگی، جلال؛ فرهنگی، بابک و راه چمنی، ابوالقاسم (۱۳۸۳). استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱، تهران: مؤسسه فرهنگی و تحقیقاتی بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
۳. عمادی، سید رضی (۱۳۹۷). تشکیل ناتوی عربی و موانع پیش رو/ www.irss.ir
۴. قاسمی، حاکم (۱۳۸۵). از خاورمیانه جدید تا خاورمیانه بزرگ طرح خاورمیانه بزرگ؛ تفسیر الگوی رفتاری آمریکا در خاورمیانه، مجله زمانه، سال پنجم، شماره ۴۴.
۵. کیوان حسینی، اصغر (۱۳۹۰). تصمیم‌سازی برمبنای آموزه گسترش دمکراسی: بررسی اسناد استراتژی امنیت ملی آمریکا در دولت کلینتون، کتاب آمریکا (۱۰): ویژه بررسی اسناد استراتژی امنیت ملی آمریکا پس از جنگ سرد، تهران: مؤسسه فرهنگی و تحقیقاتی بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
۶. لنچافسکی، جورج (۱۳۷۳). رؤسای جمهور آمریکا و خاورمیانه: از ترومن تا ریگان، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: البرز.
۷. متقی، ابراهیم و خسرو شاهین، هادی (۱۳۹۵). راهبرد امنیتی آمریکا در غرب آسیا، مجموعه مقالات اولین کنفرانس امنیتی تهران، نظم امنیتی منطقه‌ای غرب آسیا (جلد دوم). تهران: مؤسسه فرهنگی و تحقیقاتی بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
۸. یزدان‌پناه، محمد و مهدی جانفشان (۱۳۹۲). تغییر راهبرد نظامی - امنیتی آمریکا از منطقه خاورمیانه به پاسیفیک و پیامدهای آن برای جمهوری اسلامی ایران، مجله سیاست دفاعی، سال بیست و دوم، شماره ۸۵.
۹. عمادی، سید رضی (۱۳۹۷). تشکیل ناتوی عربی و موانع پیش رو/ www.irss.ir
10. Byman, D., M. Bjerk (2016). *The United States and the Middle East: Interests, Risks, and Costs*, New York: Oxford University Press.
11. Colin, I. Powell, *The Us-Middle East Partnership Initiative, Building Hope for The Years Ahead*, 12 December 2002, Available at: <http://www.state.gov/Secretary/rm/2002/15920.htm>.
12. Cordesman, A . (2016). "Estimates of Chinese Military Spending", Center for Strategic and International Studies, September 28.
13. Dueck, C. (2011). "The Accommodator: Obama's Foreign Policy", *Policy Review*, Vol. 169, No. 13.
14. Deni, John R . (2014), *Augmenting Our Influence: Alliance Revitalization and Partner Development*, United States Army War College, Strategic Studies Institut.
15. Friedman, Gorge (2012). "US Foreign Policy: Room to Regroup", *Stratfor Global Intelligence*
16. Goldberg, John (2017). 'What Trump Means when he says 'America first'', *Los Angeles Times*, 24 January; Available at: <http://www.latimes.com/opinion/op-ed/la-oe-goldberg-america-first-20170124-story.html>
17. Hogan, Michael J. (1992). *The End of the Cold War: Its meaning and implications*, Cambridge University Press.



18. Hellman, G. (2017). "House Declares U.S. Military Role in Yemen's Civil War Unauthorized", Published online at:
<https://www.politico.com/story/2017/11/13/house-yemen-civil-war-authorization-244868>
19. Kessler, G. (2013). "President Obama and the 'red line' on Syria's Chemical Weapons", The Washington Post, July 17
20. Krieg, A. (2016). "Externalizing the Burden of war: the Obama Doctrine and US Foreign Policy in the Middle East", International Affairs, Vol. 92, No. 1.
21. Kahl, Colin and Hal Brands (2017). 'Trump's Grand Strategic Train Wreck', Foreign Policy, 31 January, Available at:
<http://foreignpolicy.com/2017/01/31/trumps-grand-strategic-train-wreck/>
22. Layen, Christopher (January 27, 2012), The (Almost) Triumph of Offshore Balancing, National Interest, <http://nationalinterest.org/commentary/almost-triumph-offshore-balancing-6405>
23. Layne, C. (2007), "Who Lost Iraq and why it Matters: the Case for Offshore Balancing", World Policy Journal, Vol. 24, No
24. Mearsheimer, J. and S. M. Walt (2016), "The Case for Offshore Balancing: A Superior US Grand Strategy", Foreign Affairs, No. 9
25. NNS (National Security Strategy of the United States of America)(1990)
26. NNS (National Security Strategy of the United States of America)(1991)
27. NNS (National Security Strategy of the United States of America)(1993)
28. NNS (National Security Strategy of the United States of America)(1996)
29. NNS (National Security Strategy of the United States of America)(1997)
30. NNS (National Security Strategy of the United States of America)(2006)
31. NNS (National Security Strategy of the United States of America)(2010)
32. NNS (National Security Strategy of the United States of America)(2015)
33. NNS (National Security Strategy of the United States of America)(2017)
34. N. I. C. (2012), "Global Trends 2030: Alternative Worlds", National International Council, available at: <http://www.atlanticcouncil.org/publications/reports/global-trends-2030alternative-worlds>
35. Northam, J (2016). "As Yemen's War Worsens, Questions Grow About The U.S. Role," NPR.ORG.
36. Reuters (2017). "China, Saudi Arabia eye \$65 billion in deals as king visits", available at: <http://www.reuters.com/article/us-saudi-asia-chinaidUSKBN16N0G9>
37. Rough, P. (2017), "Trump's Syria Strategy Hinges on Russia", The Foreign Policy Magazine, August 8.
38. Perthes, Volker (2016). President Trump and International Relations', Stiftung Wissenschaft und Politik (SWP), 18 November; Available at <https://www.swp-berlin.org/en/point-of-view/president-trump-and-international-relations/>
39. Posen, B. R. (2013). "Pull Back: The Case of a Less Activist Foreign Policy. Foreign Affairs", No. 92
40. Snider, Don M. (1995). The National Security Strategy: Documenting Strategic Vision, Strategic Studies Institute, <http://www.strategicstudiesinstitute.army.mil/pdf/PUB332.pdf>
41. Schwarz, B. and C. Layne (2002). "A New Grand Strategy", Atlantic Monthly, Vol. 289, No. 1.

42. Verrastro, F. A. (2012). "The Role of Unconventional Oil and Gas: A New Paradigm for Energy", Center for Strategic and International Studies, available at: <https://www.csis.org/analysis/role-unconventional-oil-and-gas-newparadigm-energy>
43. Warrick, J. (2013), "More than 1,400 Killed in Syrian Chemical Weapons Attack, US Says", Washington Post, 30./f
44. Walt, Stephen (2011). "The End of the American Era", The National Interest, 6-16
45. Walt, S. (2016). "The United States Should Admit It No Longer Has a Middle East Policy", Foreign Policy, Jan 29
46. http://www.mat.hu/eng/downloads/docs/CSDS2016_4.pdf
47. -<http://www.tabyincenter.ir/23556>.



مرکز پژوهش‌ها
مجلس شورای اسلامی

شماره مسلسل: ۱۶۴۷۸

شناسنامه گزارش

عنوان گزارش: تغییر جایگاه غرب آسیا در اسناد راهبردی آمریکا و پیامدهای آن بر امنیت ملی ایران

نام دفتر: مطالعات سیاسی

تهیه و تدوین کننده: مهدی پاک‌نیا

ناظر علمی: مهدی امیری

متقاضی: معاونت پژوهش‌های سیاسی - حقوقی

ویراستار تخصصی: —

ویراستار ادبی: —

واژه‌های کلیدی:

۱. غرب آسیا

۲. آمریکا

۳. ایران

۴. ترامپ



تاریخ انتشار: ۱۳۹۸/۳/۲۵